

کینتول بنی

رادیو افغانستان در راه انکشاف

جدال کنهه ونو ..

مرد نفرین شده

دیوی ناآشنا بنمخی لیک

۹
گنه

۱۳۲۸ کال - د قوس لومړی نیټه



آتشی که دامنگیرم

شید...!

مرگ رهی



بودیم شمع محفل روشندان «رهی»!
رفتم و داغ خویش ، به دلها گذاشتیم
«رهی معیری»

چندروز پیش خبر در گذشت استاد بزرگ سخن «رهی معیری» که یکی از شعرای نامور کشور دوست و همسایه ما ایران بود ، در روزنامهها منتشر گردید و در محافل فرهنگی مملکت ما با تأثر و اندوه فراوان روبروشد... رهی یک شاعر به معنای واقعی این کلمه بود ، شاعری حساس و شیوا بیان ، باخوبی درویشانه و اندیشه‌ای عرفان جوی و طبیعی سازگار باهمه‌عالم ، وهمتی که به نیروی آن میتوانست ازسرعالم بگذرد وهمین صفات بود که او را شاعری محبوب همگان ساخته بود ... او - نسبت به افغانستان عزیز و مردم ادب دوست این سرزمین ، علاقه خاصی داشت ، بارها به کشور ما آمده بود و خاطرات دلپذیری را که ازاین مملکت داشت ، درطی اشعاری شیوا ، بیان کرده بود .

دریفا که دست اجل چنان شاعری را از میان برداشت وبامرگ او ، شمع محفل روشندان خاموش گردید و ظلمت غم در انجمن شعر و ادب راه یافت ...

خدایش رحمت کند و روانش را خشنود
داراد .

درامی تحت عنوان « آتشی که دامنگیرم شد» ساعت ۴ ونیم عصر روز ۴ شنبه ۲۲ عقرب توسط شاگردان کورس آرت دراماتیکی ریاست کلتور وزارت اطلاعات و کلتور در پوهنسی ننداری نمایش داده شد . این اثر جنایی از آثار رافا ئل ساباتینی جنائی نویسن انگلیسی بوده و از طرف بناغلی ستار جفایی دا یرکت شده است . نقش های مهم را در این درام بناغلی سرور زمان ومیرمن زر غونه آرام بعهده داشتند .

در دعوتیکه به مناسبت نمایش این درام ترتیب یافته بود ، بعضی از اراکین مطبوعات اشتراک داشتند .

شاگردان کورس آرت دراماتیک از دو سال به اینطرف در ریاست کلتور تحت تدریس گرفته شده اند و این سومین درامی میباشد که آنها به روی صحنه آورده اند .

در نشریه ای که قبل از شروع درام ، بهمهمانان توزیع شد ، گفته شده که کورس آرت دراماتیک به منظو ربهتر ساختن سوئیة تمثیل وتیاتر و رفع مشکلاتیکه از ناحیه کمبود پرسونل فنی متوجه حلقه های هنری کشور بود ، برای رفع نیاز مندیهای تیاتر وسینمای آینده افغانستان به میان آمده که اینک بیست وچهار نفر از شاگردان جوان ومستعد درین کورس ، سال دوم تعلیمی خود را عنقریب میگذرانند .

ممنلان این کورس که به اساسات فنی و علمی تمثیل بسوییة مما لک پیشرفته تدریس میشوند ، سال گذشته کمیدی خشکه بانکه رادر جمله کارهای عملی خویش به دو ستداران هنر تقدیم کردند که مورد تمجید علاقه مندان قرار گرفت .



یک صحنه از درام آتشی که دامنگیرم شد

«عکاسی مستمندی»



راديو افغانستان در راه انكشاف

سال ۴۷ بعد از مطالعات شورای عالی اقتصادی و وزارت پلان با کمپنی (بی بی سی) سویسی در کابل عقد گردیده است.

مصارف تجدید فرستنده که تقریباً بالغ بر چهار صد و پنجاه هزار مارک آلمانی میشود، از چوکات قرصه جمهوری اتحادی آلمان که قبلاً برای پروژه های انکشافی تخنیکي را دیو تعیین گردیده بود، تادیه میشود.

انتظار میرود که فرستنده جدید تا اواسط سال ۴۸ به کابل رسیده، نصب و بکار افتد. با تجدید این فرستنده گویا یک دستگاه مکمل بدست می آید که باز هم برای بیست الی سی سال آینده با کمال اطمینان کار خواهد نمود، با بکار افتادن این دستگاه، در نظر است تا خلای نشرات راديو بی در داخل مملکت در ساحه های مطلوب پر شده و از طرف دیگر امکاناتی بدست بیاید که راديو افغانستان بتواند روی دوطول امواج متوسط پرو گرام های مختلف رادريک وقت نشر نماید.

بدیهی است که با بکار افتادن این دستگاه، تجهیزات تخنیکي در پایتخت مملکت تا حدی تکمیل خواهد شد و البته بعد از آن، برای نصب و بکار انداختن فرستنده های منطوقی در نقاط مختلف مملکت یعنی در جا های که از نظر تخنیکي قابل اهمیت است، اقدامات لازم صورت خواهد گرفت، چنانچه یکی از این مراکز فرستنده های منطوقی در پلان انکشافی پنجساله سوم کشور شامل است و در صورت مساعدت بودجه انکشافی در سال ۱۳۴۸ ترتیبات مقدماً تی آن اتخاذ خواهد گردید.

که اگر پروژه جات این دستگاه مهم با پروژه جات حاضره، یعنی با پروژه جاتی که به دست آمده میتواند، تبدیل شود، امید آن هست که یک تر میم عمومی دستگاه انجام داده شود، ولی بعد از مطالعات وسیع که تقریباً دو سال را در بر گرفت، معلوم گردید که ترمیم دستگاه و تبدیل یک سلسله پروژه جات و چراغها به سویه تخنیک امری از نظر اقتصادی مساعد نیست، لذا اداره راديو درصدد برآمد تا اصل فرستنده را تجدید نماید.

روی این منظور، با کمپنی های مختلف که کمپنی های آلمانی، هالندی، انگلیسی و سویسی در آن جمله شامل بودند، تماس گرفته و موضوع مورد مطالعه قرار شد و سرانجام کمپنی برو ن بو ویری (Brown Boveri) در زمینه پیشنهاد هایی را ارائه نمود که از نظر تخنیکي و از نظر اقتصادی مورد قبول واقع شد.

چنانچه انجنیر عبدالکریم عطایی آمر تخنیکي راديو در سفر اخیر خود به سویس، همراه کمپنی مذکور راجع به جزئیات تخنیکي مذاکره نموده و آخرین راه حل را برای نصب دستگاه جدید در چوکات وسایل تخنیکي موجوده فراهم کرده است، چه فرستنده جدید باید با آنتن موجوده و تجهیزات برقی که در اختیار هست، کار کند. قرار داد تجدید دستگاه در اوایل

روی جلد

«نینا» ستاره زیبای سینمایی اتحاد شوروی که اخیراً در یکی از فلمهای فستیوال اتحاد شوروی در سینماهای کابل شاهد هنر نمایی ها یش بودیم.

راديو افغانستان، زبان گویای فرهنگ و هنر و سیاست مردم افغانستان است و به همین سبب توجه و علاقه شنوندگان، نسبت به مطالب و موضوعاتی که ذریعه آن پخش میشود، روز بروز افزایش می یابد و در پهلوی این توجه و علاقه همگانی، کارکنان راديو نیز احساس میکنند که وظیفه ایشان در خصوص بهتر ساختن پروگرام ها - حساستر میشود و بنا بر آن، در راه انکشاف امور و رفع نواقص آن از هر نگاه سعی میورزند.

در پهلوی توجه به بهبود وضع نشراتی راديو، توجه به امورتخنیکي آن که عامل موثری برای انکشاف و تطبیق امور نشراتی با مقتضیات عصر و زمان است، هم یکی از مسایلی است که همیشه فکر کارکنان راديو را بخود مشغول ساخته و اخیراً برای تجدید و ترمیم دستگاه فرستنده بیست کلیواته امواج متوسط اقدامات مفیدی صورت گرفت.

قراریکه به علاقه مندان راديو معلوم است، این دستگاه فرستنده تقریباً از سی سال به این طرف تا آنجا که ممکن بوده، در کار های نشراتی راديو مورد استفاده واقع شده و نشرات راديو را در چوکات امکانات تخنیکي تقدیم کرده. اما چون مدت مدیدی از عمر دستگاه متذکره میگذرد، بعضی از پروژه جات عمده این دستگاه که قلم مهم آنرا چراغها تشکیل میدهد، نایاب شده و دیگر در مارکت بین المللی بدست آمده نمیتواند. در مرحله اول، چنین به نظر میرسد

راديو پي خبر ونه



د آسيایي راديو ټلويزيون داتحادیي په عمومي غوښه کښي دگاپون دپاره هند ته لار ډاکتر جلالی هند ته له روانيدو څخه په خوا ديوي مر کي په ترڅ کښي دکابل په بين المللي هوايي ډگر کښي وويل : دآسيایي راديو ټلويزيون اتحاديه در اډ يوسره دهمکاری په برخه کښي په آسیایي له سترو فرهنگي موسسو څخه ده ، ده زیاته کړه چه دافغانستان په ۱۹۶۴ کال کښي دآسيایي راديو ټلويزيون داتحادیي دعمومي اسامبلي په غړيتوب کښي شامل شويدي .

دراديو افغانستان نشراتي امر داسا مېلي دغوښو له پای ته رسيدلونه وروسته د آل انديا راديو بيبي ، بيبي خانگي هم کوري .

ډگر کښي وويل : څرنکه چه دمنځنيو څو اوسني ۲۰ کيلو واټه دستگاه د ۳۰ کالو څخه را په دی خوا فعاليت کوي ، دمنځنيو څپو په نوي ۲۵ کيلو واټه دستگاه سره نوي کيږي .

ده څرگنده کړه چه دلنډو څپو نوي دستگاه دراتلونکي کال تر منځنيو ورځو پوري به په کار ولو يږي .

دراديو افغانستان تخنيکي امر دالمان اتحادیي جمهوريت ته هم سفر کړي او دراديو افغانستان دستگا وو دپاره بي بسامان دبرابرو لويه غرض خبري کړي دي .

دعقرب ۱۹ : دراديو افغانستان نشراتي امر ډاکتر عبداللطيف جلالی

دعقرب ۱۲ : دراديو افغانستان مسلكي ، غږی بيغله کریمه رويا ، بناغلو احمد شاه باوري ، محمد حسين شایق او محمد عزيز عا لميار دالمان داتحادی ريت دحکومت د بورسوتو څخه په استفادي سره دراديو زور تا ليزم په خانکه کښي دژده کړي دپاره هغه هيواد ته لاپل .

دعقرب ۱۵ : دراديو افغانستان تخنيکي امر انجنير عبدالکریم عطایي دراديو دمنځنيو څپو داستونکي دستگاه په برخه کښي دتخنيکي خبرونه وروسته نه سويس څخه بيرته وطن ته راغي .

انجنير عطایي درا رسيدو په وخت کښي دکابل په بين المللي هوايي



بساغلي محمد صادق فطرت
 دراديو افغانستان دخارجي نشراتو مدير چه داطلاعاتو او کلتور دوزارت له خوا ددريمي درجي تقدير نامي په اخيستلو بريالی شويدي .

بساغلي عبدالشکور احمد زي
 چه دراديو افغانستان د رياست دتحريراتو دمدير يت دکفيل په حيث مقرر شويدي .

بساغلي غلام مصطفي فکرت
 چه دراديو افغانستان دادا ري لوی مدير په حيث مقرر شويدي .

درین شماره بناغلی رفیق صادق به سوالات مطرح شده شما ره هفتم این نامه پاسخ میدهد .

۱ - تیاتر افغانستان در جریان دلننیتیزم (تیاتر هائیکه اسأ سرفنی ثابتی ندارند) انواع مختلف و سابقه طولانی دارد که مطالبی به صورت اجمالی ترتیب و در شماره (هشت) مجله پبنتون بزغ نشر شده است .

تیاتر چگونه به وجود آمد؟

در سال ۱۳۲۱ ضمن کنفرانسهای مکتب غازی درامی به نام و طیفه ما او لاد وطن چیست ؟ نمایش داده شد که ممثلین آنرا متعلمین تشکیل میداد ، در تماشای آن بر علاوه سایر مدعوین ، اعضای انجمن ادبی آنوقت و ذواتیکه صلاحیت انتخاب ممثل را برای تمثیل رادیو در آنها داشتند ، نیز اشتراک نموده بودند . در نتیجه بعد از انجام پروگرام و نمایش درام بناغلو اکبر نام . قاسم یوسف زاده و یعقوب مسعود که نقشهای خود را به مهارت ایفا نموده بودند ، برای تمثیل رادیو درامها انتخاب و همکاری شان جلب شد .

در آن وقت دیالوگ ها و رادیو درامها برای مردم تازگی داشت و با علاقه و دلچسپی خاص به آن گوش میدادند و حتی در موقع نشر رادیو درامها به منزل دوستان و اقارب خود که صاحب رادیو بودند ، جمع می شدند .

ممثلین رادیو درامها در آنوقت بناغلو غلام عمر شاکر ، غلام علی امید ، مرحوم عبدالرحمن بینا ، اکبر نام ، محمد افضل ژوندی ، کا کام صلاح الدین ، محمد یعقوب مسعود محمد ابراهیم نسیم ، نیک محمد قایل



بناغلی رفیق صادق

موصوف در نظر داشت اعضا ی بر جسته انجمن ادبی آنوقت در تمثیل درامها سهم بگیرند ، و لی بسا بر معاذیر و مصروفیت های اعضای انجمن اینکار عملی نشد و استاد بر بننا به همکاری همیشگی با تیاتر (بدون مسئولیت) اکتفا کرد .

چنانچه در تمام شقوق تیا تر مشوره میداد ، درام می نوشت و ذیژی می کرد ، و این همکاریها و مساعدت های شان تا یکی دو سال قبل هم ادامه داشت ، ایشان برای تیاتر خدمات شایانی را انجام داده اند .

بعداً مرحوم استاد عبدالرشید - لطیفی که نویسنده و دراماتورژ توانا بود به حیث سرپرست تیاتر عزت تقرر حاصل کرد .

مرحوم لطیفی با حفظ شئون و پرستیژ تیاتر ، قدر و قیمت هنر به کار آغاز کرد ، چون تیاتر ، ریژیسور نداشت ، بناغلی غوث الدین رسام به حیث ریژیسور مقرر شد . اما ناگفته نباید گذاشت که ریژی و میزانشن به شیوه خاصی صورت می گرفت ، ممثل از سه تا پانزده دقیقه مانند مدل رسامی بپوزهای مختلف می ایستاد ، یا می نشنست و حرف میزد ، اما ممثلین مستعد با امپرویزیشن و فن تازی ایجاد می نمودند ، به حیث سرپرست تیاتر انتخاب شد ، بناغلی استاد بر بننا که در هنر رسامی استاد و به فن موسیقی ، شعر ، درامه نویسی و مخصوصاً هنر تمثیل دسترس خوبی داشت ، به حیث سرپرست تیاتر انتخاب شد ، بناغلی

عبدالغفار مزاری ، محمد سلیم عبدالغفور خزان ، خلیل قاریزاده محمد قاسم یوسف زاده ، عبدالصیر رحیمی ، محمد اکرم نقاش و محمد افضل کوچک بودند .

چون علاقه مردم به هنر تمثیل روز بروز زیاد میشد ، بناغلی در اواخر سال (۱۳۲۲) پوهنی نداری موجوده بنام (روحی روزنه) در تشکیل ریاست مستقل مطبوعات آنوقت به اراده و تصمیم دولت به منظور احیای هنر تمثیل و تیاتر در کشور ، گنجانیده شد .

استاد بر بننا که در هنر رسامی استاد و به فن موسیقی ، شعر ، درامه نویسی و مخصوصاً هنر تمثیل دسترس خوبی داشت ، به حیث سرپرست تیاتر انتخاب شد ، بناغلی

به سلسله اقتراح

« نامام »



بناغلی آینه

چگونه شعر را می پسندیم؟
 ۱- روان و سلیس و مترنم با کلمات آهنگدار و بلیغ، دروازان شور انگیز و دلنشین.
 ۲- گویا از واقعیت های زندگانی طوریکه لمس کنیم و دریابیم.
 ۳- پر از احساسات و عواطف و اندیشه های انسانی.
 ۴- تلاش آشکارا در یافتن مضمونهای بکر و بدیع و نگفته.
 ۵- عاری از مصطلحات شعری بیگانه، خاصه اصطلاحات همسایه ها، مثل پرسه زدن و توی باغ و- و زوز مگس و لجن زار و ازین قبیل که تازه با تقلید نو گویند در زبان شعر امروز ما را یج شده.
 ۶- موضوع شعر در کلماتی که رساتر بتواند شعرا بخواننده و شنونده انتقال دهد.
در سرودن شعر باید از گذشتگان پیروی کنیم؟
 این بسته به ذوق، استعداد و قدرت هنری شاعر است که در چه فرم و قالب و وزن احساسات و اندیشه ها و مکاشفات خود را در عالم شاعری عرضه به بازار سخن فرماید. در تار شعر آینه نمی تواند از امروز و گذشته جدا بماند. هر چه شاعر امروز می سراید، به صورت نسبی از گذشته متأثر است.
 متقدمین مضامین و کلمات و شیوه و خصوصیات و ممیزات زمانه

عصر و محیط خود را داشتند. متوسطین و متأخرین و معاصرین به ناچار ازین سنت ها در شاعری داشته و دارند. اگر شعر گوی امروز در شعر رزمی از گرز و کمندویبیکان گوید و یا در غزل لریک و غنائی و بزمی با زهم بسمل ز بیانی کودك فرخاری و پری قفقازی و صنم چکلی را معرفی کند، یک نوع ارتجاع شاعر است.

پس شاعران همه و وقت، نماینده زمان و محیط خود اند. «محیط» به معنی اصل کلمه با همه اصل و فرع آن مانند مکان، مردم، فرهنگ و غیره.

هر گاه گویند «ای سعی کنند منو چهری وار، خزانیهای شعر کنند همان بهتر نه مغز خود را پرس کنند

ونه روا دار ز چر شعر خوانا محدود این عصر و دوره گردد، کافیت بخوانیم :-
خیزید و ز آید - که هنگام خزان است

یا غزلسرای امروز برود، مانند حافظ غزلی مرتکب شود که بران ثریا عقد خود را بیفشانند. لطفاً عرض خود را نبرد و زحمت ما را نداد. راه نو برای شعر تا جا نیکه در داخل و خارج خاصه در بین دو جنگ جهانی و هزار پدیده هولناک آن دیده شده، در دو جهت آغا ز یافته و ادامه دارد، در فرم و قالب و وزن، و در مفاهیم، ایده و تخیل.

خانم سیتول، راودن در انگلستان ژاک پروور، کوکتو، ابرت کامو، در فرانسه، اوتوشکودر کشور شوراهاء، کانونت ها مسن در نروژ، درین موج نو پیشرواند.

در ادب و شعر دری نیز نفوذ این موج آشکار است و سر بر آوردگان آن با اجتهاد هنر مندانه، ثبوت کردند، شعر نوهست، نمونه های

معروف نو پردازان پخته گوی را خوانندگان شعر فهم و شعر دوست البته می شناسند. شعر نو، طوریکه بعضی ادب ناآشنایان شعر نفهم، سهل و سطحی گرفته اند، همان طرد قافیه و وزن و دستور زبان نیست، شسته تر و رساتر و گیراتر، خواننده را خود جدا ساخته می برد آنجا که خاطر خواه اوست.

شعر نو در عصر سرعت و شتاب، در عصر ماشین، در عصر انجماد عواطف و بیمبری و در عصر خون و مرگ و تباهی و فقر و گرسنگی در عصر تضاد های دامنه دار و روش-گیر، رسالت مهمتر بر عهده دارد. پس می یابیم این راه نیز چندان آسان نیست، رهبر و رهبین و رهرو

رهنما درین راه باید یکی باشد. شرایط عروضی سمر قندی برای شاعر شدن درین راه اندک است و بسیارش، ای بسا که نوگری، چندانای باید تلاش صادقانه کند تادر یایی در کوزه آرد.

این راه را چگونه طی نمائیم؟
باطایر قدس و خضر راه.
 اصالت شعر نو بیشتر بر دیند و بر ابتکار و ابداع گذاشته شده. زمینه شعر سازی درین راه وسیعتر و آزاد تر است، اما دریافت آن باید عادی مشکل و متعسر می نماید.

این شعر در کوچه و بازار و کار خانه و کلبه و ویرانه، در وجود آدمهای درد مند و مهجورو بی سر-نوشت، در زندگانی هایی که اتکالی و پناهی ندارد، بیشتر یافت میشود.

این شعر در کوچه و بازار و کار خانه و کلبه و ویرانه، در وجود آدمهای درد مند و مهجورو بی سر-نوشت، در زندگانی هایی که اتکالی و پناهی ندارد، بیشتر یافت میشود.

چگونه شعر را می پسندید؟
 به عقیده شما، در سرودن شعر، باید از گذشتگان پیروی کنید و یا راهی نو در پیش گیریم؟
 در هر صورت - این راه را چگونه باید طی کنیم؟

شاعر امروز باید از عصر خودش شناخت عینی داشته باشد. شعر هر دوره خصوصیت خودش را دارد.

شعر امروز باشکل و مضمون امروز قابل پذیرش است. بحث همه جانبه بر سر «جدال کهنه و نو» یک مقدار عمق و فرصت به کار دارد که متأسفانه هم از توان من و هم از حوصله و رقبای پنبتون-ریغ ساخته نیست، پس ناگزیر به حیث یک علاقه مند با فشرده گی و

شعر:
 شعر که وظیفه تشریح ذهن و بیان احساس انسانرا به دوش دارد، از دو جز «شکل» و «مضمون» متشکل می گردد. اینک شاعر چه

حس میکند و چه می خواهد مضمون و اینکه چگونه و در چه قالبی احساسش را میریزد مشکل است. حالا بحث بر سر اینست که نسل امروز در شعر حتماً باید شکل و مضمون قرنهای گذشته را حفظ کند و یا شکل و مضمون جدید بیا فریند. گروهی «اراده» میکنند که شعر نباید از همان قالبهای کهن پا بیرون گذارد، اما در یغ!

همانسانکه تغییر مداوم در عرصه های مختلف زندگی اجتماعی خارج از ذهن و مستقل از اراده ما صورت می گیرد، دگر گونی در شکل و محتوی شعر نیز صرفاً تابع اراده و تمایلات ذهنی ما نمیشود، تاریخ به منزله گواه صادقی سخن میگوید:

*اگر شاعری! به قدر حوصله درنوآوری بجوی! نوی که پخته تر و گیراتر از شراب کهن باشد. من ازین پیش نمی توانم ره نشان باشم «آئینه»



بناغلی پروانه

شکل شعر:

نخستین شعر زبان دری در قالب یک مصرع و یا یک قطعه ساخته شد و لی در جریان زمانهای مختلف اشکال مختلف شعر (غزل، قصیده رباعی، مخمس، مستزاد، مثنوی ترجیع بند مسدس و...) پدید آمد چرا؟ برای اینکه بیان احساسات گوناگون و شرح حالات و مفاهیم جدید و متنوع در یک شکل مشخص نمی گنجد، برای اینکه پرواز فکر شاعر افق محدود را نمی پذیرد و برای اینکه زندگی اجتماعی در حرکت و دگرگونی است و همه چیز را با خود به حرکت درمی آورد و دگرگون می کند حتی کلمات و مفاهیم را و احساس و اندیشه را... چرا شعر نو پدید آمد؟ چرا قالبهای کهن شکست و شکلهای جدید جای آنها گرفت؟ برای اینکه اقیانوس زندگی میجوشد زیر بنای حیات اجتماعی دستخوش تغییرات ژرف میگردد، و دانش و فن گسترش می یابد، فکر و اندیشه رنگ جدید می گیرد و این عوامل در تمام مظاهر ادبی اثر می گذارد منظور اینست که برای آوردن و شرح مطالب و مفاهیم جدید به ابداع کلمات، واژه ها و تعبیرات تازه، نیاز حس میشود. این کلمات، واژه ها و تعبیراتی که قدرت ترسیم و تجسم بیشتر دارند در چهارچوب «بقیه در صفحه ۲۶»



د قومی ادب نه مړ او ی کیدونکی گلونه

خدايه دا با زار تالا کړی په یو خلی
دمفلس حسن په یو موی چنوخی
د ټوپک د د رو مست بوی به تری تلسو
اوس پښتون نه بوی د عطر و دمنوخی
درنگ ساعت له یی نسکور په میدان گوره
هر مرغه چه د پر دو یو په بهوخی
د شلمی صدی په ستر کښی چه چا د پښتو
د لیلی زلفی په نوی ډول سنگار کړی او دنوو
مر غلو لرونه یی ددغی لیلی غا پری ته واچول
ددی ابتکار خا وند سید را حت زا خیلی دی چه
په ټوانه پښتونخوا کښی شهرت لری . مبالغه یی
مه بولی را حت صاحب په رښتیا د پښتو ژبی
د تنستی دپاره درینمو سپنسی ریشلی اودنازکو
خیا لونی او بنایسته فکرو نو پونه اورنگ یی
ور کړید یی - دده دمعنوی مقام دپیژندگلو ی دپاره
دغه کفایت کوی چه دپښتو نستان منو رینورته
دکا تبانو بابا ادم دادیبا نو رهنما او دنوی خوږی
پښتو دسبک موجد وایي .

دحب الوطنی بیلگه یی داده :

ماته څله بیابیا ستا یی

جا پری بو ټی دو وطن

دا سپیره سوراږه غرونه

وا په کلی د وطن

دا دها پرگرم با دونه

سا په ژمی د وطن

خوار خیچنه جامی خیری

گرد لړلی د وطن

ولی دا زما و وطن دی

د نیکه ابا و وطن دی

څه کشش دی دی نامه کښی

دنامه نه دی قربان شم

روح او تن می قرارنه کړی

تا نه بیل شم په ارمان شم

ستا سپرلی له ارم بشکلی

زه په تا با ندی باران شم

ته زما د عزت ځای یی

ستا نه زر څله قربان شم

نه زما بشکلی و طن یی

ته زما د قام مسکن یی

ستا را حت زما راحت دی

او ستاعت ز ما عزت دی

دا یو حقیقت دی چه دپښتو دملی ادب دنیا
د ډیرو حیرانو نکو منظرو او بی شمیره زړه
راښکونکو خاطر ونه جوړه ده کله چه سپری ددی
باغ وین دماشیا دپاره دشعور د یوی بلی کړی
د فکر مشعلونه ولگوی او دنظر با زو نه خواره
کاندی باور وکړی چه په دی ننداره کښی دسینما
دپردو په څیر دحسن ور شو گانی دعشق سینمی
دمینی گلشنونه دپښتو میری او دغیرت ډا گونه
دسپری مخی له راځی اودی فیصلی ته پکښی
رسپری چه دقومیت په دغه لاله زار او دپښتونولۍ
په دغه مرغزار کښی رښتیا داسی گلونه غوړیدلی
دی چه نه ختمیدونکی وړمی او نه پتیدونکی جلوی
لری زمونږ هیله او کوشش دی چه ددغو قومی
کلونو په لټون پسې هڅه وکړو اودی ټوټی ټوټی
پښتون ته کله ناکله د هغوی درنگ او بوی
یو څرک ورو ښایو گوندی وی چه دخپلی تالا
شوی دنیا او خزان وهلی ملک دښیرازه کیدودپاره
د خپل تاریخ سره سره که وکاندی خو شحاله
یم چه دتالاش په دی سلسله کښی نن لومړی
زمونږ سترگی په یوداسی چا باندی ولگیدی او
زړه مړ پری خوږ شو چه هغه دمحکوم مرکز ی
پښتو نستان د آزادی دجنگ بهادر سپاهی ملی
شاعر وطن پرست لیکوال ښاغلی صنوبر حسین
دی چه په کاکا جی شهرت لری وایي چه دغه
ژبن پښتون او با عزمه میره د یرش کاله دبهرام
شهرزاده په څیرد آزادی په گل اندامه پسې
دمو مندو باجوږ دیر جنډول او اتمان خیلودسیمو
کټه په کټه گرځیدلی او دغه شپي ورځی یی دمرغی
په څیر قوم ولس ته په ډکی باندی تیری کړیدی
کاکا جی دآزاد پښتو نستان داوږ دی دو ری
دکړ اوونو او قربانیو گاللو نه علاوه په پښور
کښی په اکثرو قومی مورچو باندی جنگیدلی او
په خپله ورکه پسې یی کلونه کلونه جیلونه هم
لټولی دی ددی دپاسه د ثقافت په میدان کښی
چه کاکا جی د ستا پنی او مننی وړکوم گام پورته
کړیدی ویلی شم چه شعله . سیلاب او اسلام دداری
واړه دپښتو ملی مجلی به دقیامت په ورځ هم
دصنوبر حسین دقومی خدمتونوشهادت ورکاندی
له دی امله ځای لری چه په دی وخت ددغه مجاهد
ادیب د زړه یو تود اسو یلی د شعر په جا مه کښی
خپلو اوریدونکو ته وړاندی کړو :

په کوم ځای چه دغیرت ډیوه شی بله

بها در ان هلته په خو کود چرخ وخی

دا مرغان و رباندی چتر چتر کبزی

دبا گرام نه سیل بهر ته د سکنوخی

جونه ستا خوانی مرگی باندی زړ پیزی

څکه شور دی تر خیبره د بنگر وخی

دپښتو دلیک لوستلو په ښایسته ور شو
کښی یو بل خو دداره پښتون چه مونږ دشان
په تماشا کړو هغه فضل حق شیدا دی چه
دچارسندی په رستا خیزه څمکه کښی یی خا پ
(پاتی په ۲۶ مخ کښی)



(قسمت هشتم)

(موزارت) با وصف مشغولیت های زیاد در (سالسبورگ) بار دیگر در سال ۱۷۷۱ به مسافرت ایتا لیا پرداخت و مدتی درین سر زمین هنر نمایی کرد .

وی از سال ۱۷۷۷-الی ۱۷۷۹ متواتر سفرهای کو تاهی تا(پاریس) می نمود ودر همین آوان بود که مادرش وفات یافت .

(موزارت) بعداً به حیث (آرگا نیست) در (سالسبورگ) شروع به کارکرد و در ۱۷۸۱ باوجود مشکلات زیاد اقتصادی بار سفر بسوی ویا نا بست .

وی درسال ۱۷۸۲ با(کانستانس وایبر) دختر خاله (کارل مار یا فون وایبر) آهنگساز بزرگ آلمانی ازدواج نمود .

در سال ۱۷۸۷ در دربار قیصر (ویانا) به حیث آهنگساز شروع به کار نمود ودر مسافرتی که بتاریخ ۱۷۸۹ جانب دریس دین ، لایپ سیس و برلین نمود (فرید ریک ویلهلم دوم) پادشاه(پروس) ازوی خواست تا به حیث (کاپل ما یستر) با معاش کافی در دربار او کار کند ولی (موزارت) این خواهش را پذیرفته نتوانست ، چه خود را مکلف به اجرای وظیفه در دربار قیصر (ویانا) میدانست . روزیکه (موزارت) برای اپرای (فلوت سحر انگیز) موزیک می نوشت هرگز فکر نمی کرد که دازد آخرین اثرش را مینویسد... آری(موزارت) بیش از ۳۵ بهاز زندگی را ندیده بود که خزان زندگی اش فرارسید و نهال پر میوه و تنومند عمرش با همه شادابی ها و جوانی ها به زردی گرایید ...

پنجم دسمبر ۱۷۹۱ بود که عده معدودی از اطرافیان (موزارت) جنازه این هنرمند بزرگ و آهنگساز ممتاز را در یکی از قبرستانهای (بقیه در صفحه ۲۷)

در یکی از شماره های سال ۱۳۴۵ این نامه زیر عنوان فوق به نشر مطالب دلچسپ هنری که تو سطنباغلی مددی تهیه و ترجمه می شد پرداختیم و این موضوع تا چند شماره سال ۱۳۴۶ نیز ادامه داشت ، اما نظر به محدودیت صفحات مجله و تراکم مواد ، مدتی از نشر مطالب مذکور صرف نظر شد ، اینک سرازین شماره بحث مذکور را دنبال میکنیم .

«اداره»

ولفگانگ امانیوس موزارت

یکی دیگر از ستاره های درخشان اروپا وینر کلاسیکرها

(موزارت) در (۲۷) جنوری سال ۱۷۵۶ در شهر (سالسبورگ) اطریش پا به عرصه وجود گذاشت پدر وی (لیوپولد موزارت) از معروف ترین ویلونیست ها ، آهنگسازان و معلمین موسیقی زمان خود به شمار میرفت .

در سال ۱۷۶۲ پدر موزارت - با پسر شش ساله و نا بغه و دختر یازده ساله اش جهت یک مسافرت هنری یعنی اجرای کنسرتها بصوب (مونشن) و «ویانا» عزیمت نمود .

اولین موفقیت بزرگ (موزارت) در ۱۷۶۳ دست داد که وی جهت یک سفر دور و دراز سه ساله عازم آلمان ، پاریس و لندن شد و در همین مسافرت بود که (موزارت) با (یوهان کریستیان باخ) نیز برخورد نمود و بعداز طریق هالند ، فرانسه سویس و جنوب آلمان دوباره وارد (سالسبورگ) شد . (موزارت) از سال ۱۷۶۷ -الی ۱۷۶۹ در (ویانا) اقامت گزید و متعاقب آن یعنی از ۱۷۶۹ -الی ۱۷۷۱ به مسافرت



بنباغلی عبدالوهاب مددی

چغه

د عبدالقيوم (بزگر) په قلم



ښاغلی بزگر

دهمدی اجتماعی ایجا بانو په ډله کښی یو هم په پښتنو کښی دچغی دود او دستور دی دچغی تحت الفظی معنی په هیجانی حالت کښی په زور په پوره شدت بانندی آواز کولو ته وایي دچغی منځ ته راتگ تا ریخچه چه په لومړی ځل په کوم ځای کښی دچاله خوا منځ ته راغله نده معلومه خود تعامل له مخی د پښتنو په اکثر وڅه چه تقریباً په ټولو پښتنو کښی رواج لری که په تعامل او کمیت کښی یی څه توپیری امکان لری خود کیفیت او مفهوم له مخی په ټولو لوسیمو کښی تقریباً یو بل ته ورته دی.

کله چه انسان د لومړی ځل لپاره په اجتماعی میدان کښی قدم کښنود اود ټولنی په ډیرو ابتدا یی مراحلو کښی ورگه شو نو ترهغی وروسته تراوسه پوری چه ډیری لوی ټولنی او اجتماعی گان یی جوړی کړی ډیرو ملتونو سره لاس ورکړی دژوند ډیرمسایل په گډه سره پر مخ بیایي او ځینی لاد همدی آما لود سر ته رسیدو د پاره په خپل فکر کښی ورته پلانونه طرحه کوی ځینی ملتونه د قومونو او نژاد په نامه ځینی د فکر او عقیدی په اساس ځینی د گټو او منافعو له مخی او ځینی د نورو عوامو له مخی سره یو ځای شول او سځان د یودولت تبعه گڼی . او ځنی مفکرینود سیاست دپلار (افلاطون) په گډون د یوی لوی جپاننی ټولنی د جوړیدو فکر وړاندی کړی ترڅو چه بشر وکړای شی چه دمدنیت په لور ئی گامونه لا لوی او سریع شی. دهمدی بشری خط سیر په دوران کښی چه په زرها و کلونه پری تیر شول انسانانو د خپلو محیطی شرایطو او ایجا بانو له مخی دوخت د غوښتنی سره سم دخپلو نیم گړتیاؤ دپوره کیدو په لاره کښی ډیر شیان منځ ته راوړل چه په مجموعی ډول تری کلچر اوثقافت جوړ شو. په دی کلچر کښی هغه شیانونچه د وخت د تقاضاؤ سره یی سمون نه نوپکرار کراری دډیمود په نامه د چلند نه لکه قلبه سکه وغورځول او ځینی یی چه لاخلپ ارزښت یی له لاسه نهدی ورکړی په خپل عرف وعادات کښی ټینگ و ساتل داسی ټینگ چه بیخی انساننی فطرت یی گڼی

چټکی او عجله ددغه پښنی دمخنیوی یاد مرستی له پاره ورځی نو دخلکو دمرستی دغی ډلی ته ددغه پښنی په شمول چغه وایي په چغه کښی زیاتره دکور او کلی خپگان شاته غورځوی او ددی پسی نه گرځی چه دکوم یو زړه ورسره ښه نه دی او په چغه کښی گډون نه کوی په چغه کښی نه گډون دی غیر تی اوبی همتی مرادف دی، هرڅوک کوبښن کوی چه تر نورو مخکښی او لومړی ځان ورسوی او هرڅوک چه پکښی فعاله برخه واخلی دهغه په میرانه او زړور تیا دالت کوی چیغه او سهم په پوره کمو کیف په کلو او بانو کښی دناڅا په پښنو سره د مقابلی لپاره د پښتنی دود دستور یو ټینگه کړی ده .

پښتو متلونه

په تیاره پسی رڼاده .
 په تش گمان بدبخت وخور خپل ایمان .
 په څنگله کی یی وزیروه په بازار کی یی لوی کره .
 په چا چه د خدای نظرشی خاوری ورته زرشی .
 بخشش په لک حساب په کک .
 باغ دباغوان دی، ژرنده دژرنده گری .
 بدبهیم نهله ورور سره بدبه بلا .
 اخته ښه دی!

صدمه لیدو نکی سره مرسته وکی .
 یا یودم په کلی کښی احوال ورشی چه دا حمدزوی سیندیوؤژ نودکلی نه چغه ور وځی ترڅو چه دا حمدزوی دسیند نه راوباسی یا همد غهرا ژ یو ځل غز کیری چه دمحمود دکورنه چاکوم مال ، شی ، یا څوک وتښتاوه نو سمدستی دکلی چغه دغه کور ته ورځی اود هغه ځای نه د غلویا ډاگه مارو مخه نیسی ترڅو چه مال یا انسان تری را خلاص کی همدغه راز په ټولو هغو غیر مترقبه واقعاتو او پښنو کښی چه سمد لاسه ناڅاپی منځ ته راځی دکلی نور منسوبین اود خوا و شا خلك په ډیره

سینما و هنر پیشگان

ترجمه و نگارش : باریک



ماریو آدورف باکارین تصادف میکند

آغاز می کردم ؟ یا طور مثال، تاسف میکرد که اگر سمت راست را تعقیب میکردم، در آنصورت فرزندم تلف نمیشد.

آیا زندگی خود را مدیون اتفاقات و تصادفات بدانم و یا قدرت خلاق و تنظیم کننده دیگری هست که راه هر فرد انسانی را از آغاز تا انجام پلان گذاری میکند ؟

به همین حساب، فیلم « پیمان روی جاده» در حقیقت سوال سر نوشت و یا به عبارتی دیگر، ملاقات با اتفاقات است.

در اینجا فیلم خاتمه نمی یابد، بلکه سرباز شجاع را یک بار دیگر در دو راهی نخستین قرار میدهد تا هدفش را تعیین کند، وی این بار سمت راست را تعیین میکند و درین راه با والتینای متمول آشنا می گردد که پهلوی وی زندگی را به نحو دیگری آغاز کرده، عاقبت با زهم برای می رسد که در انجام آن نینای زیبا (کارین بال) چشم بر او ست آیا «سرنوشت» او چنین بوده است؟ رئیسور این فیلم (موزسکودیس) میگوید: « فیلم ما از آنجا شروع میشود که مردی در یک نقطه معین زندگی از خود می پرسد: چه میشود اگر آنطور می بود؟ یعنی چه واقع میشود اگر زندگی را طور دیگری

پیمان روی جاده !

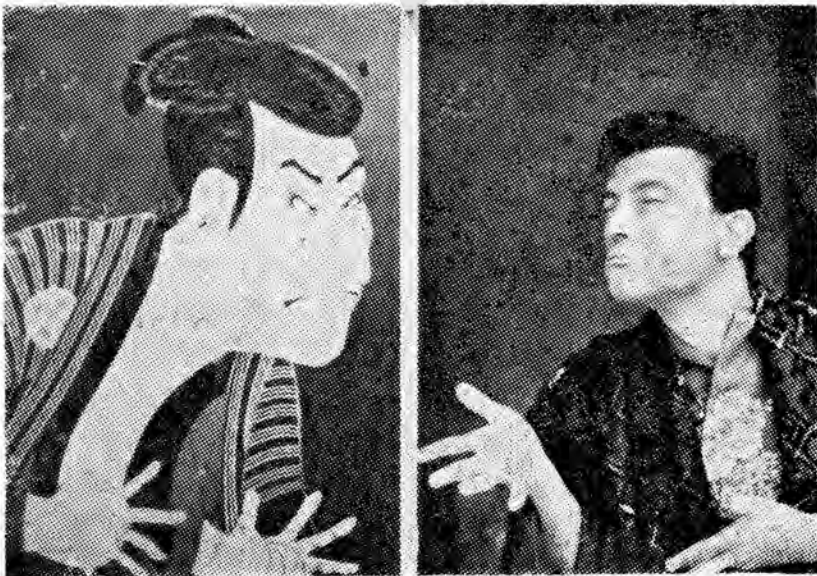
«کارین بال» دختر زیبایی که باری توسط جورج ترسلر در برلین کشف گردید، بعد از ایفای چند رول عمده در تلویزیون و فیلم، مؤثر است و استعداد خود را به حیث یک هنرپیشه به رئیسوران ثابت ساخت و بالاخر نقش بارزی را در فیلم آلمانی به نام «پیمان روی جاده» به عهده گرفت.



کارین بال

نقل مطابق اصل !

کمپنی معروف فیلم گیری «پارامونت» که مدتها قبل در صدد تهیه فیلم جالبی از طرز زندگی و کلتور جاپان بنام «دوشیزه تامیکو» بود، خیلی سعی کرد تا نقل مطابق اصل باشد - (بقیه در صفحه ۲۱)



«لاورنس ها روی» سعی میکند تمثیل وی مطابق اصل باشد

موضوع این فیلم که اساساً یک فانتزی هنر مندانه است، در اطراف «سر نوشت» چرخ میخورد.

یک نفر سرباز نیروی دریایی (ماریو آدورف) روی جاده ای ایستاده، می خواهد خط سیر خود را به سوی هدف مجهول تعیین کند. بسوی چپ؟ و یا به طرف راست؟.. بالاخر سمت چپ را می پذیرد تا آنکه در همین خط سیر، بار قاصه (نایب کلب) به نام نینا (نقش آنرا کارین بال به عهده دارد) آشنا می شود. عاقبت با وی ازدواج میکند و بالاخر از وی صاحب فرزند می گردد.



وان تیو-منفعت خود را در دوام جنگ می بیند!

بقلم: نور محمد رحیمی

ویتنام جنوبی يك حکومت اكثر است نیست ، بلکه بقدرت متحدین خود استوار نكهداشته شده است . منابع غربی این دو ادعا را رد کرده و گفته اند كه یكانه قدرت قا نونی در ویتنام جنوبی حکومت سایگون است ، ولی قدرت های خارج خاك و یتنام جنوبی آنرا تهدید نموده و آزادی آن كشور را بخطر مواجه میسازد. ایالات متحده امریکا به استناد همین اصل ، یعنی برای حمایت آزادی و حق خود ارادیت ویتنام جنوبی درجنگ ویتنام داخل شده است .

در طول چند روز اخیر در مطبوعات غربی به شمول بعضی از روز نامه های مورد اعتماد امریکامثلا واشنگتن پست و نیویارک تایمز در مورد حکومت ویتنام جنوبی عقاید تازه ای ابراز گردیده است . این روز نامه ها به صراحت اظهار عقیده کرده اند كه ویتنام جنوبی از قطع جنگ و اعادۀ صلح دران كشور هراس دارد. حکومت ویتنام جنوبی میدانند كه در جنگ ویتنام همه جوانب خسته شده اند و مذاکرات پاریس بزودی منتج به بیرون گردیدن امریکا و ویتنام شمالی از صحنۀ جنگ خواهد گردید .

در صورتیکه طرفداران ویتکانگها در خارج ویتنام جنوبی از دادن كمك به آنها احتراز کنند ، دران صورت حکومت ویتنام جنوبی نیز مجبور خواهد بود جنگ خود را در مقابل مخالفین ویتکانگی به تنهایی پیش ببرد .

بعضی از مبصرین امریکایی گفته اند كه ویتنام جنوبی میترسد در يك چنین مبارزه ، در حالیکه امریکا در پهلو ی آن نباشد ، جنگ را نبازد .

در امریکا هنوز هم امید واری موجود است كه حکومت ویتنام جنوبی موقف خود را تغییر دهد. ولی اعلامیه چند روز قبل وزیر دفاع امریکامبنی بر اینکه اگر سایگون به مذاکره حاضر نشود ، مذاکرات به صورت سه جانبه ،

امریکا - صرف زمانی حا ضر شد هیأت جبهه آزادی و یتنام جنوبی یعنی دسته مخالف حکومت سایگون را بحيث واحد مستقل در مذاکرات جای دهد كه دانست در غیر این صورت جنگ در ویتنام بزودی خاتمه نخواهد یافت .

ویتنام شمالی یعنی كشور كمك دهنده ویتکانگها نیز تا وقتی به مذاکرات جدی و قطعی حاضر نشد كه امریکا یعنی متحدنیرو مندحکومت سایگون به اشتراك جبهه آزادی ملی در مذاکرات بحيث يك طرف مستقل موافقت نکرد .

بسیار ممكن است كه ویتنام شمالی بدون قطع بمباران آن كشور از طرف طیارات امریکایی ، در صورتی كه امریکا در مشترك ساختن ویتکانگها در مذاکرات موافقت میکرد ، بدو ر میز کنفرانس حاضر میشد ، ولی در غیر این صورت ، توقع آن نمیرفت .

سوالی كه اذهان عامه را درین روزها متوجه خود ساخته ، این است كه چرا ویتنام جنوبی در صورتیکه میدانند خواسته ها و ادعا های آن بطرف مقابل قابل قبول نیست و حتی متحدین آن نیز طرفدار موقوف آن نیستند ، مذاکرات صلح را بتأخیر می اندازد ؟

منابع ویتکانگها ، ویتنام شمالی و دیگر كشور های کمونیستی از چند ی به این طرف به این عقیده اند كه حکومت

نمایند كان امریکا و ویتنام شمالی ششماه تمام كوشیدند تا شرایط را برای مذاکرات جدی در مورد اعادۀ صلح در ویتنام آماده سازند .

قرار بود جلسه او ل این مذاکرات به اشتراك امریکا ، ویتنام شما لی ، جبهه های آزادی ملی ویتنام جنوبی یعنی ویتکانگها و حکومت ویتنام جنوبی بتاريخ ۱۵ عقر ب در پاریس صورت بگیرد . ولی جلسه مذکور به نسبت اعتراضات حکومت ویتنام جنوبی دایر نگردید . حکومت ویتنام جنوبی ادعا دارد كه جبهه آزادی ملی اصلا وجود ندارد و ویتکانگها در دسته و هواخواهان ویتنام شمالی میباشد روی این ادعا - حکومت ویتنام جنوبی معتقد است كه مذاکرات بایست بجای چار جانبه ، بصورت دو جانبه صورت بگیرد .

«نکون وان تیو» رئیس دولت ویتنام جنوبی گفته است كه مذاکرات باید بین دو طرف متخاصم ، یعنی ویتنام جنوبی و ویتنام شمالی صورت بگیرد و نمایندگان متحدین این دو كشور ضمیمه هیأت های كشور طرفدار خود گردد .

مقصد وان تیو از ابراز این نظر بصورت كامل واضح نیست ، ولی وی مانع اکثریت جهان میدانند كه اگر چنین يك نوع مذاکرات ، امكان پذیر میباشد ، ماه ها قبل صورت میگرفت .

آینده

نوشته : پژواک



بحثی در اطراف روحیات جوانان

نوشته : پو هندوی محمد فاضل

سلوك و كردار انسان چار نوع است ، مانند كردار حركي ، كردار ذهني ، كردار احساساتي ، كردار اجتماعي ، هر چار نوع كردار بحدی باهم امتزاج و آمیختگی دارد که به مشکل میتوان بین آن ها سرحدی راقرار داد ، زیرا هر سلوك و كردار یکی ما آنها به هر اسم و رسمی یاد کنیم در آن هر چهار نوع آنها می توان مشاهده کرد صرف روانشنا سنان به غرض آسانی مطالعه و دقت در كردار بشر آنها به چار نوع تقسیم کرده اند .

اکنون توجه جوانان را به سلوك هیجانی یا احساساتی معطوف میداریم و می پرسیم که میدانی شما چه وقت دستخوش احساساتی و هیجانات مرغوب و نامرغوب می شوید يك امر طبیعی است که شما در امور روزانه حیات و در انجام کارها گاهی موفق میشوید و گاهی هم ناکام می مانید ، در هر دو صورت یکنوع حالتی چه در اثر کامیابی و چه در اثر ناکامی به شما رخ میدهد که از موفقیت حالت خوشی مسرت و غرور به شما دست میدهد و از ناکامی اثری که به شما می گذارد ، دقتی و گرفتگی خاطر یأس و ناامیدی ، ترس و نفرت و گاهی هم قهرو غضب می باشد ، این حالت را هیجان یا احساسات می نامند .

هر گاه در زندگی به برخورد ها و موانع روبرو شویم و در هر مرحله حیات و زندگانی همه حوایج جسمی و روحی ما تأمین می گردد . طبعاً حیات آرام و خالی از تشوشات روحی خواهیم داشت که این نوع زندگی که خالی از همه گونه موانع واضطرابات باشد ، تا اکنون نصیب فرزند آدم نشده است ، بلکه طبقه جوان هر مملکت ، در جریان حیات به صدها موانع حیاتی و اجتماعی برخورد می نمایند و با این همه موانع و برخورد هایی که جوانان چه در (بقیه در صفحه ۲۶)

اند ، ای خضر خجسته ! کجاستی؟ دستم را به سوی او دراز میکنم ، باد گرمی برویم می خورد و این خیال امیدبخش را تغییر میدهد ، مایوس می شوم ، سینه ام را به ریگهای سوزنده بیابان می سپارم ، همینجا باید بمریم و به تشنگی جان سپارم . ولی آن چشمه کجاست ؟ صدای بی به من میگوید : برخیز... پیش برو... دور نگاه کن و با چشمان صبور ، منتظر آینده باش .

تمیبه و ترتیب از: پروین «علی»

نمیدانم چه شیطانی با روح من رفیق شده است و سوسه های او با اندیشه های من هم آهنگ است این جوانی عجب عوالم مجهولی دارد آرزوی آن طوفان های تندی که رؤیای مرا با شکوه می سازد در بیداری از حماقت های مخصوص جوانی است . در این صحرای بایری که مصیبت های سوزان آن اشک را در چشمان من خشک کرده است ، دریا های خروشنده جستجو میکند که درختان پدرام بپرورد و من و رفقایم در سایه آن بیا سائیم ، چرا در این راه سفر کردیم ؟ آیا راه دیگری ما را به سر منزل نمی رساند؟ این اشتباه را چه دوستی بما از مغان فرستاده ؟ او خودش در کجای این دشت بیکران که به آرزوی چشمه زندگی از تشنگی جان سپرده است چه چیز ما را واداشت که سرنوشت او را تعقیب کنیم ؟ گفتند بر لوحه مزار او نوشته اند « اینجا کسی خفته است که از تشنگی جان سپرده ولی از چشمه حیات جاودان نوشید .

به سراغش سوی سراب شدیم و وقتی با باز ماندگان خود وداع کردیم ، خندیدند و ما را مسخره کردند ، کدام يك از ما بیشتر براه افتاد آیا مسئول این اشتباه او نیست؟ به یکدیگر خود نگاه می کنیم ، هیچ کدام ماملت نمی شویم ، همه یکجا روان شده ایم ، هیچکس نیست تا بر ما بخندد فضای خالی این صحرا تپتی است فریاد های تنهایی من نمیتواند آنها پر کند ، تنها راه می پیمائیم رفقای خیالی من نیز ناپدید شده اند ، توشه ام را دزدیده

دنیای شاعران

جلوه دلدار

آندم که پابعرضه دنیا گذاشتیم
در کوی عشق لاله رخان پا گذاشتیم

بر لوح سینه جلوه دلدار یافتیم
تا گشت دیده خلوت لیلای حسن یار
جانرا در آتش غم جانان گذاختیم
دلرا بدام زلف چلیپا گذاشتیم
با نقد جان محبت جانان خریده ایم
با مهر دوست ملک جهان وا گذاشتیم
از سر متاع عقل و خرد خواستن خطاست
کاینها برهن ساغر صهبا گذاشتیم
خواریم اگر ب دیده هر سقله باک نیست
پا بر سواد دیده دلها گذاشتیم
تا ذلت طمع نبریم از لثام خلق
خود را ز صحبت همه تنها گذاشتیم
مارا چه غم ز فقر که صد گنج شایگان
در مخزن ضمیر، مهیا گذاشتیم
دیدیم چون کسادی بازار روزگار
عقد گهر بدامن دریا گذاشتیم
لطف دم مسیح و صفای کف کلیم
از طبع سحر ساز گهرزا گذاشتیم

این بس «فدائیا» که بیزم سخنوران
طرز بیان منطق گویا گذاشتیم

«فدایی هروی»

برگ

برگ ، این خشک جدا گشته ز شاخ
که تو در هر پا بیز
پای بر پیکر او می نهی و میگذری
آخرین فریادش
زیر سنگینی گام تو -
امیدی است بزرگ
به درختان ضعیف
و توانایی خاک
و تو ای انسان! شاید
کمترین فریادت
در شبی اینهمه پر هول
روشنی بخش امیدی باشد .
محمد علی بهمنی

من و این خاکدان حسرت و یأس
تو آن آسمان شان و جلال
من و این تیره بختی و حرمان
تو آن کامرانی و اقبال

من و این شامهای بی مهتاب
من و این آسمان بی اختر
من و این سایه های هول انگیز
من و این خاطرات درد آور...

شب من ، بازهم ز نیمه گذشتد،
باز یاد تو ، جای خواب گرفت!
باز چشمم ز اشک، دریا شد ،
ساحل دامن من آب گرفت .
ناصر «طهوری»

شب من بازهم ز نیمه گذشت،
باز یاد تو جای خواب گرفت
باز چشمم ز اشک، دریا شد
ساحل دامن من آب گرفت

نور کم رنگ برق همسایه :
باز تابیده روی بستر من
باز این سایه روشن کم نور :
نیمه روشن نموده دفتر من

دحت افسونگر خیال تو باز :
دست شعرم گرفته ، باز آمد
شعرم - قصه گوی عشق توشده،
باز قلبم بسوز و ساز آمد

من و شعر من و خیال تو باز
گوشه ی خانه، خلوتی داریم
گرچه امشب، هوا کمی سرد است
من و قلبم - چرا رتی داریم

راستی - بزم ما، چه خوشی بزمیست
بزم ما - بزم عشق و شور و نواست
جام شعرم پر از شراب غم است
ساقی یاد تو - خیال آراست

حیفم آید که در چنین بزمی:
تو خود ای دلشکن! نمی آیی
تیره روزم که در شب تا دم
گاهی ای ماه من! نمی آیی

چه شود؟ گر شبی ازین شبها:
از ره مهر - ماه من باشی
پاگذاری بخلوت من و دل
شاهد اشک و آه من باشی

نه نه ای آفتاب کشور عشق!
هرگز این تیره خانه، جای تونیست
پشت پازن بعشق من که دلم:
لایق مهر و جلوه های تونیست!

نام تو

گفتم که چون شهاب گریزان نیمه شب
از آسمان روشن عشق تو پا کشم
چون رهر و شکسته دل آشیان خراب
بشناره سوی منزل نا آشنا کشم
* * *

گفتم : چو برگ مرده پاییز دیده ای
کوته کنم ز دامن ناز تو دست خویش
برخیزم از کنار تو بایک وداع سرد
آتش زخم به پیکر آتش پرست خویش
* * *

گفتم : چو عکس ابر در آغوش جویبار
لب خشمک سوی ساحل غمها شنا کنم
بر ماسه های گرم غم بیکسی خویش
چون سایه سیاه ، تنم را رها کنم
* * *

رویم به شوره زار فراموشیت چو خار
بی رنگ آشنایی و بی برگ یاد تو
در گوش باد سرد شبانگاه سر کنم
درد آفرین ترانه جو ر زیاد تو
* * *

رفتم ، ز تو گسستم و گفتم به خوشتن:
از بهر دیگری کنم انشای نامه یی
یک صفحه شد سیاه و همه بود نام تو
لرزید دست لاغری ، افتاد خامه یی
اسدالله حبیب



مژگان سیاه

مژده ای سجدگیان ! قبله گهی پیدا شد
از سیه بختی ما ، هیچ کسی یاد نکرد
روز و شب در نظرم سخت سیاهی میداد
کرد آن چشم ، خرابم که سلامت با دا
صف مژگان بلندش صف تقوا بشکست
با همه راستی از کجروی چرخ خوشم
که به پیرانه سرم ، کج کلمی پیدا شد

«توفیق»

دفتر عشق

از : ماهره «یگانه»

یا که سکر آور شرابی از درون ساغر نیست
آه سر دی از لب گرمش ، چه زیبا محشر نیست
ایکه گفتمی : شاعرم ! بنگر چه نیکو منظر نیست
آنکه یارت بود ، حالا در کنار دیگر نیست
شام تارش را کتون در بر ، فروزان اختر نیست
محشر این باشد که در آغوش گرمش دلبر نیست
وای بر من ، کی مرا سودای عشق دیگری نیست؟
کی مرا مستی دهد هر می که دزهر ساغر نیست؟

اینکه میریزد به دامان ، اشک چشم دختر نیست
عاج دستش می فشارد از تحسر سینه را
زلف - افشان ، دیده - گریان ، لب به دندان میگذرد
زیر لب با خویش میگوید : فراموشش بکن!
پنجه اش بر زلف مشکین دگر ، چون شانه یی
چشم جادویی بگیرد پیکرش را در کنار
مرغ عشق او پرید از لانه ی قلبم دریغ
مستی من از شراب ساغر چشمان اوست

در وفاداری نباشد چون «یگانه» هیچ کس
قلب پر مهر وی از عشق و محبت دفتر نیست

مرد نفرین شده!

قسمت دوم

۲۲- سرطان :

امروز بعد از آخرین ضربه زنگ ساعت درسی - آمد و سلام کرد - خوب دیدم که میلرزد و رنگ برخش نیست . دانستم که میخواهد نامه بمن بدهد و لی موقع ندادمش و از در مدرسه خارج شد م .

۲۵- سرطان :

نمیدانم او را چه شده؟ همصنفان او ، از احوالش بی خبراند ... کلمه (ممکن) بر هر صفحه فکرم چندین بار می آید ... ممکن هوا گرم شده و او با فامیلش بیکی از مناطق سرد و یا زمینهای پدر خود رفته ... ممکن بیمار شده ... ممکن نا مزد شده ... ممکن ... من میکوشم پریشا نیم از چشم کنجکاو و تیز بین شاگردان بلور باشد . ولی دو نفر همقطارش نگاه ملامت باری بمن می اندازند و لبخندی می زنند . گویا اینکه دخترک چیزهایی به ایشان از علاقه خود نسبت بمن گفته

۲۹- سرطان :

حلس من بیجا نبود شاگردیکه با او در يك چوکی درسی می نشست و گاه گاهی مرا میباید امروز در اولین تفریح نامه یی روی میز گذاشت و بیرون رفت - نامه از طرف سلیمه بود ، قلبم لرزید و چشمانم سیاهی آورد بی اراده نامه را گرفته میان بکس دستی در لابلای کتابها ییم مخفی نمودم ، تا آنرا بعداً بخوانم ... ساعت بعدی را بصنف نرفتم و کنار با غچه مکتب روی چوکی باغی لم داده و بانگستان مرتعش نامه را گشودم با خط زیبایی نوشته بود :

رهنمای من !

بگذار آن طوریکه خواسته ام با

شما حرف بزنم ! شما که گفتارنگاهم را نا شنیده میگیرید ، شما که خود را از درد دلم نا آگاه جلوه میدهید ، و شما که - حلقه سیاه دور دیدگانم را که از زیادی گریه به وجود آمده

از اینجا بخوانید :

... من معلم ادبیات بودم ، یکروز در حالیکه ورقه های انشاء شاگردان را ملاحظه میکردم متوجه شدم که «سلیمه» یکی از شاگردان تیزهوش و با استعدادم مشغول نوشتن چیزی در کتابچه یادداشت خودش میباشد . از او درباره چیزی که می نوشت ، توضیح خواستم و ضمناً پرسیدم که در این چندروز کجا بوده است . معلوم شد که او در آن روزها بستری بوده و در شفاخانه کتابچه یادداشت مردی مجروح بنام آراین که معلم یکی از مکاتب نسوان بوده بدستش افتاده و خاطرات آراین توجه وی را جلب نموده است .

آراین که از ۱۲ جوزا وظیفه معلمی رابعهده گرفته بود در یادداشت مورخه ۱۶ سرطان خود راجع به عشق سوزان شهبلا (شاگرد خویش) مطالبی نوشته و از آنجمله یاد آور شده بود که ... پریدگی رنگش شاهد است که همیشه به يك چیز توجه دارد و به يك نکته می اندیشد که آن چیز جز چشمان من و آن نکته بجز عشق نیست .

دلیل بیدار خوابی ، تهیه در س و یاشب نشینی پر از شوق فامیلی میدانید ، بگذارید جرات این را داشته باشم تا راست بگویم : اینها از شما و بخاطر شماست !

بگذا رید هر طور شده آگاه شوید ، من دگر نمی توانم بار اینهمه رنج و دوری را ببرم - اگر عشق گناه است - اگر دوست داشتن حرام است ، باز هم گناه خواهم کرد و برای همیشه به این حرام چشم خواهم داشت

میدانی درین چند روز یکه بدرس حاضر نشدم ، دلیلی جز این نداشت که میخواستم تو و خود هر دو را آسوده کنم من این کار را کردم ... من خواسته بودم در وقتی که صورت ترا (بگذار

شمارا تو بگویم زیرا تو بمن نزدیکتر از کسانی هستی که به ایشان شمای خشک و رسمی میگویم) پیش چشم داشتم برای همیشه بخوابم ... ولی اینها نگذاشتند دوست شان که من باشم ، از اینهمه رنج و خود خوری آسوده گردد

ترا دوست دارم ! و اگر مرا نخواهی ، باز هم دوستت خواهم داشت و تو میتوانی این دو سطر را از نامه ام جدا کرده با خود داشته باشی .

گفتنی های زیادی دارم مگر ... چه کنم که مادرم بسیار نا راحت است و هر لحظه به اطاقم می آید و جویای احوال کم میشود ... باز هم .. آواز پای اوست ...

(شهبلا تو)

نمیدانم برای چندمین بار نامه را در بین کتابها غایب نمودم و چند بار گشودم و مطالعه کردم ؟ ...

یکوقت متوجه شدم که سیل سیاهی از شاگردان بطرف در خروجی پیش میروند و مرا که زیر حرارت خورشید ، بی خبر نشسته و سرا - پایم عرق آلود است ، به تعجب به همدیگر اشاره کرده ، نشان میدهند .

اندکی بخود آمده و چنان وانمود کردم که بیمار هستم بدون اینکه بدانم این يك بهانه احمقانه است ... ندانستم چند بار از رانندگان عراده جات در حالیکه بی خیال در

نوشته: ا. شگوفه

پر محبت و مالا مال از مسرت ...
گاهی که من «زرتشت» بعد از فراغت
تحصیل با هم عروسی کردیم ...
زمانیکه صاحب نخستین اولاد شدیم.
زمانیکه سیما کو چتر از امروز بود
و خستگی وظیفه روزانه هردوی ما
با شاد ساختن کودک زیبا و مویلابی
رفع میشد و زندگی منزل ما به
بهشت میماند .

زرتشت چگو نه آن روز ها را
فرا موش کرد؟ .. آیامن قدرت دارم
به دخترم بگویم که مادرش بغا طر
هوس بچگانه خودش دنبال سر اب
فریبنده خارج ، نا پدید شد؟ در
حالیکه دارای همسر مهربان و طفل
شیرین زبان بود - کودکی که تازه
غنچه زبانش ا زهم کشوده میشد
و شوهریکه تازه لذت پدر شدن را
میچشید او - مرا که دو ستش
داشتم رها کرد و رفت .. در ست
است که به اساس جبر فا میل
و رواج پو چ گذشته ، من و او راکه
پسر و دختر کاکابو دیم بهم رسانیدند
و عروسی کردند، ولی گاش پیش
از آنکه (سیما) بدنیا آمده بود ، مرا
ترک میکرد

آه که تصورش را هم نمینو دم ،
سفر چند ماه او به یکسال و بالاخره
به چندین سال بکشد

اگر میتوانستم .. اگر پول سفر
میداشتم ، دنبالش میکردم
جستجو یش میکردم .. نه بر ای
اینکه من آر زوی دیدنش را داشتم ،
بلکه بخاطر دخترش - بغا طر سیما
که احتیاج به دیدن و پرورش ما در
داشت .

من برای تیرئه مادریکه طفلش
را گذاشت و پی هو سهای شوم
خود رفت ، چه میتوا نم بگو یم؟! ..
چقدر گران است بازی در دو نقش
مخالف و نشان دادن دو چهره در یک
موقع؟ .. بقیه در ص ۲۸

(حسرت مرد غربی بود و از پولیکه
ماهوار در مقابل بخت ویز و مر تب
ساختن منزل من میگرفت ، شش
نفر فا میلش را اعاشه میکرد و چون
همیشه پیریشانی و حال من تا سف
داشت و حسرت جوانی ام رامیخورد ،
نامش را «حسرت» گذاشته بودم) .
تکانی خورده (سیما) را در بر
گرفته ، گفتم ببخش دختر جان!
فکر میکردم که چطور بتو بگو یم
مادر جانت سلام نوشته و گفته بهتر
است ترا هم یک سال بعد که کمی
بزرگ شدی نزدش روان کنم ...

دیشب سیما خوا بش نمیبرد
و بیهم سوال میگردد ... همه و همه
در باره مادرش ... و من بیاد گذشته
های مادرش افتادم ... گذشته های

میان جاده راه میپیمودم ، دشنام
خوردم ، تا بمنزل رسیدم .
خدا میداند (سیما) یگانه د ختر
زیبایم که یاد گار بهترین خاطرات
جوانی و آرامبخش روح عاصی و جسم
خسته پر کار من است چند بار
بطرفم آمده و گفته :

- پدر ... پدر جان ! مره چرا
امروز نمیوسی؟!!

من آواز سیما را هرگز نمی شنیدم
و مانند جسم متحرک بی نفس شده
بودم ، مگر د خترم را وقتی دیدم
که (حسرت) صدایم زد :

- آغا! چه خبر شده بیائید غذا
سرد میشود ! سیما جان یکساعت
است از مکتب آمده ، نان نخورده
و منتظر بود با شما یکجا غذا بخورد.



آرین نقطه ای بود که با تیسست درختم آخرین جمله يك دا ستان تراژیدی
گذاشه میشد ...

بعد از مرگ هم روحش در شکنجه و انتظار بود ، شام ها میدیدند که
برگوریگانه جگر گوشه اش نشسته اشك میریزد و ناله میکشد .

تیریا دو نه



ورځی یوه دېلی پسی تیریزی اوله
 یاده اوځی . خو ای د عشق وروستی
 روځیا! هیڅ شی تازماله خاطره نه شی
 ایستلی . وگوره چه بیانوی کال راغی
 او ټولو و نو نه ئی شنی جا می ورپه
 غاړه کړی . یواځی زما د ژوند ونه ده
 چه هره ورځ ورځنه یوه یوه پا نه
 زړی پسی . او هیڅکله نوی
 پا نه په کبسی نه را شنه
 کبیری . اوس بیا پسرلی رارسیدلی
 دی اوونی په غوټیو کبسی ډوبی ولاړی
 دی ډیرځلی ددی لپاره چه د زړه دراز
 ویلو همراز نه لرم نودسارا په لوری
 خم اود زړه واگی دغم داوښکو په لاس
 ورکوم ترڅو چه ستا پوست لاس زما
 داوښکو سیلاب وچ کړی اوتاوده
 بازخوگانی می ستا د لاس په را کښلو
 خوښ او خوشاله شی .

لامارتین

هیله!

ساقی! ولاړ یمه د جام په هیله!
 دنا آرام زړه د آرام په هیله!
 ما بنام می لاړو د سحر په امید
 سحر می تیر شو د ما بنام په هیله!
 ښکلی ویده وی زه یی سر ته ژاړم
 د خوږوشو نه و د انعام په هیله!
 سهار پتنگ را نه رخصت واخیستو
 زه لاژوندی یمه د کام په هیله!
 د سرو باړ خو په لمبو ز په نیسمه
 د پستوشو نه و د سلام په هیله!
 به انتظار سره می اور نشوم
 رم دجنون می نشو رام په هیله!
 درسته شپه لاری دنسیم خارمه
 دچادزلفو دیعام په هیله!

مزه کوی

یا دچین او ما چین او دتا تار دی
 هغه گل واړه خجل ددوی تر کار دی
 چه په اصل د یعقوب قوم و تبار دی
 په پنځه وخته لمانځه عطر و عطار دی
 دا همه تر تو روز لفو پوری خوار دی
 دا همه واړه تر سپین پرونی خار دی
 تر ظاهری د باطن خوازه بسیار دی
 نه گریوان تر نامه خیری په با زار دی

که په حسن دکشمیر خوبان او خار دی
 پښتنی جو نه چه ما په سترگو خیر کړی
 په بنایست با ندی یی ختمه دا ویناده
 هیڅ حاجت نشته د مشکو د گلابو
 که ټیکه که اکثما نه که نور سنگار دی
 که او ډنی مقیش دوزی او که سالو دی
 تر صورت یی د سیرت خوبی افضل ده
 کل روزگار یی سر تر پا په پرده پوښ دی

ما خو شحال له ډیرو لږ دی څه ویلی
 له دی حاله زیات وکم ویلی شمار دی

خوشحال خټک



دردیو افغانستان

د قوس د میاشتی خپرونی

- ۶-۵۵ دردیو ارم او د پروگرام معرفي
- ۷-۰۰ د ښتونستان خپرونه
- ۸-۰۰ پښتو او دری خبرونه ۸-۳۰
- شنبه - د موسیقي خاصه خپرونه
- یکشنبه - نوی گلونه
- دوشنبه - موسیقي
- سه شنبه - کلاسیک موسیقي
- چارشنبه - د خیال گلونه
- پنجشنبه - د موسیقي منتخبی پارچي
- جمعه - داماتور خپرونه ۸-۴۵
- یکشنبه - د گلو کاروان-د ادب وږمی
- دوشنبه - اقتصادي خپرونه
- پنجشنبه - سرود هستي ۹-۰۰
- شنبه - ملور میز
- یکشنبه - د تاریخ یوه پاڼه
- دوشنبه - ماوشتونندگان
- سه شنبه - راډیو داستان
- چارشنبه - د خوانانو دنیا
- پنجشنبه - راډیو ډرام
- جمعه - ذهني مسابقه ۹-۳۰
- شنبه موسیقي
- یکشنبه - قضایا او قانون
- دوشنبه - موسیقي
- سه شنبه - علمی خپرونه

- جمعه - د پوهنی غږ او بیا دسری میاشتی غږ
- ۲-۰۰ دری خبرونه
- ۲-۵ موسیقي ۲-۱۵
- شنبه - انگلیسی لوست
- یکشنبه - دری لوست
- دوشنبه - پښتو لوست
- سه شنبه - روسی لوست
- چارشنبه - انگلیسی لوست
- پنجشنبه - پښتو لوست
- جمعه - راز راز موسیقي
- ۲-۳۰ ستاسی خوبنگری آهنگونه
- ۳-۰۰ کورنی خبرونه
- ۳-۵ موسیقي ۳-۳۰
- شنبه - د کرهني خپرونه
- یکشنبه - دروغتیا خپرونه
- دوشنبه - د کرهني خپرونه
- سه شنبه - ښځی اونوی ژوند
- چارشنبه - د کرهني خپرونه
- پنجشنبه - دروغتیا خپرونه
- جمعه - د کرهني خپرونه ۳-۴۵
- یکشنبه - موسیقي
- سه شنبه - موسیقي
- پنجشنبه - ماوگشور ما ۴-۰۰
- ۴-۱۵ موسیقي
- ۴-۴۵ دروژی خاصه خپرونه
- د ماشام اذان او ختم
- د ریهه برخه
- د ما بنام له ۷ بجو نه د شپي تر ۱۱ بجو پوری

- د عادی ورځو خپرونه
- لومړی برخه
- د سهار له ۶ بجو او ۳۰ دقیقو د ورځی تر ۸ بجو او ۳۰ دقیقو پوری
- ۶-۲۵ دردیو افغانستان ارم او د پروگرام معرفي:
- ۶-۳۰ د قرآنکریم تلاوت او تفسیر- ننی غږ
- ۶-۴۵ مارش - دهیواد ترانه
- ۶-۵۰ د سهار موسیقي
- ۷-۰۰ پښتو خبرونه
- ۷-۵۰ د سهار کاروان
- ۷-۳۰ اعلانونه
- ۷-۴۰ موسیقي
- ۷-۴۵ کورنی ژوند
- ۸-۰۰ دری خبرونه
- ۸-۵۰ دورخپانو تبصری
- ۸-۱۵ موسیقي
- ۸-۳۰ انونس او ختم
- دوههه برخه
- دماز پښین له یوی بجی نه تر روژه ماته پوری
- ۱۲-۵۵ دردیو ارم او د پروگرام معرفي
- ۱-۰۰ پښتو خبرونه
- ۱-۵ کیوالی سندری اونغمی ۱-۴۵
- شنبه - د سیورت دنیا
- یکشنبه - د کوچنیانو خپرونه
- دوشنبه - موسیقي
- سه شنبه - د کوچنیانو خپرونه
- چارشنبه - موسیقي
- پنجشنبه - د کوچنیانو خپرونه



چارشنبه - موسیقي
پنجشنبه - راډیو ډرام
جمعه - هنر او ژوند

۹-۴۵

شنبه - دورځي دمپهو خپرونو
تفصیل
یکشنبه - دورځي دمپهو خپرونو
تفصیل
دوشنبه - دملگرو ملتو خپرونه
سه‌شنبه - دورځي دمپهو
خپرونو تفصیل
چارشنبه - دورځي دمپهو
خپرونو تفصیل
پنجشنبه - موسیقي
جمعه - هنر او ژوند

۱۰-۰۰ دري خپرونه

۱۰-۰۵ دوه طرزه موسیقي

۱۰-۱۵ لويديز بينا کمللی موسیقي

۱۰-۵۵ مناجات

۱۰-۵۸ پادشاهي سلام

۱۱-۰۰ ختم

دجمعی دورځو پروگرام

دسپار له ۸ بجونه ترروژه ماتې پوری

۷-۵۵ دراديو افغانستان آدم او د پروگرام معرفی

۸-۰۰ دقرآن کریم تلاوت او تفسیر - ننتی غږ

۸-۱۵ ترانه - مارش

۸-۲۰ موسیقي

۸-۳۰ اعلانونه

۸-۴۰ موسیقي

۸-۴۵ دجمعی دورځي مرکه

۹-۰۰ پښتو خپرونه

۹-۰۵ ستاسی خوشکړی آهنگونه

۱۰-۰۰ دري خپرونه

۱۰-۰۵ رنگارنگ موسیقي

۱۰-۳۰ اعلانونه

۱۰-۳۵ دموسیقی کاروان

۱۱-۰۰ پښتو خپرونه

۱۱-۰۵ راډیويي مجله

۱۲-۰۰ دري خپرونه

۱۲-۰۵ از هر چمن سمی

۱-۰۰ پښتو خپرونه

۱-۰۵ سندرې او نغمی

۱-۴۵ دسری میاشتی غږ- دپوهنی

۲-۰۰ دري خپرونه

۲-۰۵ موسیقي

۲-۳۰ ستاسی خوشکړی آهنگونه

۳-۰۰ کورنی خپرونه

۳-۱۵ موسیقي

۳-۳۰ دکرهڼی خپرونه

۴-۰۰ اعلانونه

۴-۱۵ موسیقي

۴-۴۵ دوروژی خاصه خپرونه د

ماشام اذان او ختم

داختر دلومړی ورځي

خاصه خپرونه

دسپار له ۸ بجونه ترا بجی پوری

۷-۵۵ دراديو افغانستان ار ما او

دپروگرام معرفی

۸-۰۰ دقرآن کریم تلاوت او تفسیر

- ننتی غږ

۸-۱۵ دهیواد ترانه - مارش

۸-۲۰ موسیقي

۸-۳۰ اعلانونه

۸-۴۰ موسیقي

۸-۴۵ مرکه

۹-۰۰ پښتو خپرونه

۹-۰۵ ستاسی خوشکړی آهنگونه

۱۰-۰۰ دري خپرونه

۱۰-۰۵ تبریکیه پیغامونه

۱۰-۱۰ دپلخستی له جومات نه

راپور تاژ

۱۱-۰۰ پښتو خپرونه

(پروگرام فوق العاده)

جمعه ۸ قوس مطابق به ۲۹ نوامبر
مصادف با سالگره جمهوری یوگوسلاوی
است راډیو افغانستان باین مناسبت
بساعت ۹:۴۵ شام جمعه پروگرام
خاصی را نشر خواهد کرد.

۱۱-۰۵ راډیويي مجله

۱۲-۰۰ دري خپرونه

۱۲-۰۵ از هر چمن سمی

۱-۰۰ انونس او ختم

دوهمه برخه دمازدیگر له څلور بجو

نه دشیپي تر ۱۱ بجو پوری

۳-۵۵ در ادیو ارم او دپروگرام

معرفی

۴-۰۰ پښتو خپرونه

۴-۰۵ کلیوالي سندرې او نغمی

۵-۰۰ دري خپرونه

۵-۰۵ ستاسی خوشکړی آهنگونه

۵-۵۰ موعظه (فلسفه عید)

۶-۰۰ کورنی خپرونه

۶-۱۵ دکرهڼی خپرونه (خاص)

داختر په باره کښی

۶-۴۵ اعلانونه

۷-۰۰ دپښتونستان خپرونه

۸-۰۰ پښتو او دري خپرونه

۸-۳۰ داماتور خپرونه

۹-۰۰ دنباغلی صدراعظم وینا

۹-۱۵ موسیقي

۱۰-۰۰ دري خپرونه

۱۰-۰۵ دوه طرز سندرې

۱۰-۱۵ لويديز بين المللی موسیقي

۱۰-۵۵ مناجات

۱۰-۵۸ پادشاهي سلام

۱۱-۰۰ ختم

(باتی په ۲۱ مخکښی)

پښتون ډغ

دیروگرامونو پاتې برخه داختر ددوهمې

ورځي خپرونه

لمړې برخه دسپار له ۸ بجو نه
دماز پېښين تر یوې بجې پورې .
۷-۵۵ دراديو افغانستان ارم او د
پروگرام معرفي
۸-۰ دقرآن کریم تلاوت او تفسیر-
ننني غږ

۸-۱۰ مارش- دهيواد ترانه

۸-۲۰ موسيقي

۸-۳۰ اعلانونه

۸-۴۰ موسيقي

۹-۰ پښتو خبرونه

۹-۵ ستاسې خوشکړې آهنگونه

۱۰-۰ ادري خبرونه

۱۰-۵ داستان (داختر په باره کښې)

۱۰-۳۰ کلاسيک موسيقي

۱۱-۰ پښتو خبرونه

۱۱-۵ داختر په باره کښې دموسيقي

او شعر خاصه خپرونه

۱۲-۰ دري خبرونه

۱۲-۵ رنگارنگ موسيقي

۱۲-۵۵ دراديو افغانستان ددوهمې

سرويس ديروگرامونو معرفي

۱-۰ ختم

دوهمه برخه دماز يگر له څلور بجو نه

دشپي تر ۱۱ بجو پورې .

۳-۵۵ دراديو ارم او ديروگرام

معرفي

۴-۰ پښتو خبرونه

۴-۵ کليوالي سنډري او نغمې

۵-۰ دري خبرونه

۵-۵ ستاسې خوشکړې آهنگونه

۶-۰ کورني خبرونه

۶-۱۵ دغزل موسيقي

۶-۴۰ اعلانونه

۷-۰ دپښتونستان خپرونه

۸-۰ پښتو او دري خبرونه

۸-۳۰ دموسيقي خاصه خپرونه

۹-۰ داختر په باره کښې ملور ميز

(علمي او مذهبي تبصرې)

بقية بحثي در اطراف روحیات ...

حیات خانوادگی و چه در حیات کارو
چهدر زندگی مکتب و اجتماع به آن
مواجه میگردند . طبعاً به هیجان
واضطرابات گوناگونی ر و بر و
میشوند که ناچاراند برای آن
مجرا ئی پیدا نمایند بنا بر همین
علت است که عده ای از جوانان
تند خوئی زود رنجی و عصبی مزاجی
را اختیار مینمایند ، برخی از آن
ها ترسو ، پس رفته و شکست
خورده بنظر می آیند مانند آنکه مار
گزیده از ریسمان دراز می ترسد
ایشان هم کمتر اقدام به کاری
می نمایند تا مبادا باز نتیجه درستی

طبیعی است جوانان با هوش
و ذکی حینیکه در حل مشکلات زندگی
دریک راه ناکام میشوند، فوراً مایوس
نشده بلکه به نیروی عقل و جوانی
در صدد راه دیگری جهت حل
مسائل زندگی برمی آیند و در نتیجه
موفق میشوند و از مجاهدت ها و

زحماتی که در راه رسیدن به
هدف بر خود هموار داشته اند
پر خوردار میگردند و اگر آن راه و
راه های دیگر نتوانست آن ها را
به هدف برساند ، به تغییر اصل
هدف برخود هموار داشته اند،
اختیار میکنند . اکنون باز هم از شما
جوانان عزیز خواهش می نمایم تا
لحظه یی درباره خود دقت نمایند
و در یابید که مزاج و طبیعت شما در
کدام یکی ازین مراحل واقع است
و چگونه توانسته اید شاهد موفقیت
رابه آغوش کشیده و یا در آستانه
شکست قرار گرفته اید .

حیات يك صحنه بزرگ مجادله
است ، آنکه درین مجادله و دستخوش
یاس و ناکامی نشده و مقاومت
داشته باشد و به قوه عقل و نیر و
و توان جسمی راه های مختلفی را
برای رسیدن به مقصد جستجو
نماید یقین کامل داریم که به آرزو
ها موفق شده و عقده های روحی
وی یکی بعد دیگر کشوده میشود
و زندگی با آبرو و با افتخاری
نصیبش میگردد .

نقل مطابق اصل

بقیه صفحه ۱۱

یعنی رژیسور فلم هنر پیشگان
را و ادار ساخت تا حرکات خود را
از روی نقوش و رسمهای پنسلی
قدیم جاپان تنظیم کنند و تلاش
هنر مندانه شان بیشتر در کاپی
و انعکاس آثار نقاشی باستانی
جاپان باشد .

فلم «دوشیزه تامیکو» با موفقیت
زیادی بوجود آمد و «مارتا هیر»
و «لاورنس هاروی» هنرمندان موفق
فلم توانستند، با کاپی حرکات نقوشی
بیجان ، اصالت خموشی به فلم
ببخشید، چنانچه درعکس مشاهده
کردید که «لاورنس ها روی»
از نقش دیوار تقلید میکند .

۹-۳۰ کلاسيک موسيقي

۱۰-۰ ادري خبرونه

۱۰-۵ دیوهنر مند دوه طرز سنډري

۱۰-۱۵ لويديز بين المللي موسيقي

۱۰-۵۵ مناجات

۱۰-۵۸ پادشا هي سلام

۱۱-۰ ختم

آغاز سخن به میوه باید بنوشت چون میوه بود حاصلی از باغ بهشت در دفتر ما به چشم اغماض نگر چه تلخ، چه شیرین، چه زیبا و چه زشت «امید»

کشتی پشگانه!



علاقمندان سپورت، خاصاً کشتی (یا کشتی) و قتیکه از آغوش زورمندی دور میشوند، بی بکارت موضوع می افتند. گاهی که از کشتی های انسانی خسته شدند، بوزینه ها را بهم «گسو» مینمایند و یابی تماشای کشتی خرسها میروند و بعضاً هم از کشتی خروس و یا بود نه حظ میبرند، ولی حالا چند نفر از شوقیان آلمانی گربه ها را چنین تربیت کرده اند که گاهی در رینگ منزل شان، باهم «بندو بغل» شوند!

در ناحیه «گرینسپیل» ادو یه - فروشی جدیدی افتتاح گر دید که مستر پوپر در آن فعالانه کار میکرد. هنوز يك هفته از افتتاح ادویه فروشی نگذشته بود که مامور پولیس در برابر «پوپر» سبز گردید و با غضب فراوان گفت:

«مستر پوپر، شما يك ادویه فروشی باز کرده اید...»

«اوه، بلی قر بان، فر مایشی داشتید؟»

«دیروز یکنفر زارع به نام هاپکینس که شدیداً سرفه می کرد، از شما دواي ضد سرفه خرید. حالا وی قطعاً سرفه نمیکند، زیرا امروز صبح او را در بسترش مرده یافتند!»

«براستی مرده؟»

«بلی، بسادگی يك موش ... از آن گذشته، پریروز میرمن بیلگریم مالک پنز یون از شما دو ایی خرید که درد سرش را تخفیف د هده»

«درست ...»

«بلی، او هم جان بجان آفرین سپرده است!»

«نی؟ ... او هم؟»

«بلی، او هم. ولی به همین جا خاتمه نمی یا بد.»

بوسه نسیه

دوش گفتم به آن هلال ابرو خواهش دارم که مشروع است داغم ای نازنین که بوسه تو قیمتش يك كلام مقطوع است لیک گر بوسه ای بمن بدهی میخرم آنچه بر تو مطبوع است خنده ای کرد و گفت با عشوه برو آقا که نسیه ممنوع است



شخص دیگری (به نام کولینس) که تاجر حیوانات شهر ما بود، سه روز قبل از شما قرصهای ضد رو ماتیسم خریداری کرد. از همان تاریخ دیگر صدایی از وی بر نیا مده است، زیرا همان شب نخست، پس از استعمال دوا، چشم از جهان پو شید.»

«یعنی مرد؟»

«بلی مرد، آقای پوپر!! ... ولی این هنوز ختم داستان نیست. زیرا قرار اطلاع، پنج روز قبل يك نفر رقاصه نایت کلب به نام کلونی نزد شما آمد و شما شر بتکی را برای تخفیف درد های معدوی وی، به وی فروختید، از آن تاریخ دیگر پای کلونی برای رقص نچرخیده است...»

«یعنی که ...»

«بلی، یعنی اینکه مادام کلونی به آن دنیا سفر کرده است.»

جمله اخیر را مامور پولیس، به شدت تمام ادا کرده، قدمی نیز دیگر آمده و نعره کشید:

«خوب دیگر، جناب پوپر، من از شما سوال میکنم که در باره اینهمه حوادث ناگوار چه جواب دارید؟»

آقای پوپر بالکنت زبان و بایکجهان سادگی گفت:

«در برابر اینهمه حوا دث، چه جوابدارم ... طبعاً از اطلاعات صمیمانه خیلی تشکر میکنم سرمایه مامور صاحب... چرا که ...»

«چرا که؟»

پوپر از صدای بلند مامور پولیس تکان خورده گفت:

«چرا که، بالاخره فهمیدم این مشتریانهای من روی چه علتی روز بروز کم و کمتر شده میروند!»

ترجمه «ب»

عروسی ...

دیشب که عروسی یکی از رفقا بود برهر طرفی غلغله و شور و نوا بود جمعی به غزلخوانی و هم قرسک و چک چک عیش و طرب ژیکولت و ژیکلو ها بود دیدم پسر شوخ که بازقزق و نق نق برهم زده آن محفل و بس دیده در ابود گردیده نوازنده و خواننده پشیمان از بسکه شرو شور و بسی غلغله ها بود تا نام غذا را همه یکبار شنیدند - این مزده نان بود؟ ندانم چه بلا بود بی حادثه و حرف و سخن صرف غذا شد در موقع خوردن همگی بی سرو پا بود در ختم غذا جمله برفتند به سالون تا ساز شد آغاز، همه بی سرو پا بود خواننده سراپید چو آهسته برو را هوش همه مشغول به آهنگ صدا بود داماد و عروس آمده بر تخت نشستند دلها همه مسرور ازان سیر و صفا بود تا نقل فگندند عزیزان سر دا ماد چورو چپو نقل در آن لحظه روا بود یاران همه دانند که این مصرف بیجاست

هنگامه بیابود
هنگامه بیابود
بادمبک و دولک
هنگامه بیابود
باگریه و اشلق
هنگامه بیابود
در محفل یاران
هنگامه بیابود
از جا پیریدند
هنگامه بیابود
احسان خدا شد
هنگامه بیابود
چون سیل به هامون
هنگامه بیابود
آن طرز نکورا
هنگامه بیابود
چون عقد بیستند
هنگامه بیابود
یک شور و شر افتاد
هنگامه بیابود
محصول هوسباست

این خواهش «امید» هم از بهر شما بود هنگامه بیابود

سن حقیقی

مرد وزن جوانی تازه باهم ازدواج کرده بودند:

شوهر برای عیدی خانم خویش يك گلو بند مروارید خریداری کرده به منزل آورد و خانم خود را صدا نموده گفت:

همسر عزیزم! این گلو بند که دانه های مروارید آن به تعداد سال های عمر تو بیست عدد میباشد برایت خریدم.

خانم به شنیدن این حرف حالت تأثر بخود گرفته و گفت: عزیزم مرا به بخش که بتو دروغ گفته بودم، چون سن حقیقی من سی سال است نه بیست سال.



در انگلستان، سال کیسه را سال خیز و جست میخوانند و درین سال عادتاً در مواقع تفریح زنان و مردان رویهم خیز میزنند و از بالای شانهای یکدیگر میجهند. خوب، اینکه واضح است: درقبال اینگونه خیز زدن، افتادنها نیز موجود است، ولی در هر حال خیز بیجا ضررش بیشتر خواهد بود!



میرزا صاحب خودت در ماه پانزدهم روز و خست میگری مجبوراً تره از وظیفه منفک ساختیم.

صاحب، تصمیم گرفتیم ا ز رخصتی های قانونی ده ساله آینده خود در همین سال استفاده کنیم و در سالهای آینده پای به جفت حاضری بدهم!

لوستو پیل وکړ نا څاپه یی دورځپاڼی په تاریخ سترگی و لگیدی۔ له ځا نه دغې افسانه «دیوی ناآشنا ښځی» سره یی وویل۔ دغه نیته خو زما لیک تر عنوان لاندی دیوی محرومی د زیریدنی ورځ ښځی په فکر کی ښځی له خوا چه په ژوند کښی شو چه همدغه اوس دی له عمره څخه دزیاتو کړی او نو تکه نیغو نشیب او فراز یو څلویښته کاله تیر شول۔ خو بیا سره مخا مخ شویده گرانو لوستونکو هم دغی اندیښنی دی دومره متاثره نه تقدیموو هیله ده چه دغه د درده نکرې دځانه سره به مرکه بوخت و ځکه افسانه دپښتون بزغ مجلی په پدغه ترڅ کښی یی یوه ټکسی ته راتلونکو گڼو کښی تعقیب او موږ لاس ورکړ۔ مخ دکور په خوا روان ممنون کړی .

«په درناوی» «امین»

پیاوړی افسانه لیکونکی دسمسورو غرونو په شنو لمنو کښی له دریو ورځو استراحت او تفریح کو لو نه وروسته پداسی حال کښی چه امر لاخپلی زرینی وړانگی دمڅگی په زمر دی بساط نه وی غوړولی شپون هم خپلی رمی دڅر لپاره دغر ونو سمسورو دروته نه وی رسولی ، باغبان هم دگلو نوپه پتیو کښی له کاره نه ووزگا رشوی، بورا هم دگل له مخی نه پرځی نه وی پاکی کړی شبنم ورو ، ورو دنرگس د مخ په پر یو للو بوخت و ، بلبل له گل سره راز ونیاز کاوه جهان یوه ژپه وړونکی منظره تشکیل کړی وه هره خوا خو ښی څرگند یدله غمو نو خپل ځای خو شا لیوته پری ایښی و۔ افسانه لیکو ونکی و رو ورو مخ دوین ښار ته په حرکت کښی شو ، کله چه داور گاډی درید ځای ته راوړسید ، سمدستی ئی دور ځپاڼو پیرودلوله کړکی څخه یوه ورځپاڼه واخسته۔ کله چه یی دورځپاڼی په

را رسیدلی و په سیمی تشت کښی دده په مخکښی کښودل۔ دلته افسانه لیکوونکی بی له کو می خاصی توجه یو سرسری نظر پر ټولو لیکوونو باندی وا چاوه۔ څوپاکونه چه پر هغو باندی ځینو اشخا صو خپل نومونه واضح لیکلی و خلاص کړل۔ بیا یی هغه لوی او دروندپاکت چه پری لیکل شوی کښی یی په نظر نا آشنا ور غلی یوی گوشه خوا ته کښیښود او داستراحت په حال کښی یی ځان دیوی چوکی په خوا کښی ځای په ځای کړ دسگرت په لگو لو بوخت شو۔ کله چه دسگرت له څکلو څخه فارغ شو نو یی هغه

دسید امین الله امین ژباړه



ښا غلی امین

دروند او لوی پاکت ته سترگی شوی پاکت یی را واخیست او په خلاصولو یی پیل وکړ۔ پاکت چه دپاڼو شمیر یی تقریباً څلویښت او دیوه خطی کتاب په څیر لیکل شوی و داسی ښکاریده چه ښایي دیوی بیو زلی او بیچاره میرمنی له خوا به ډیره چټکی لیکل شوی وی۔ کله چه یی پاکت

ښه ترا وسپاره درا استول شوی شخص د آدرس او پتی په لټو لو یی پیل وکړ خو په نتیجه کښی نه داسی چه دنوموړی شخص پته اودرس پیدا کړی بلکه دنوم اومضاء څرک او نښه هم نشته دلته دی د فوق العاده هیجان اوسوسې سره مخامخ کښی۔ مجبوراً دلیک په لوستلو شروع کوی۔ کله چه دلیک دلمړی پاڼی نظر اچوی نو په داسی یو عنوان یی سترگی لو ئیری۔ «ای هغه انسانه چه ما به هیڅ ونه پیژنی» دغه عنوان دده په مخیله کښی بل شان خطور کوی او تر لږ گړی مکث نه وروسته دده دکنجکاوای حس تحریک کښی او دلیک په متن شروع کوی

دلیک متن

زما نا مراد زوی پرون ورځ خپلی سترگی له دی نا مراده جهان څخه پتی کړی۔ دری شپې او دری ورځی می ددغه لطیف ، نحیف ووړو کی موجود په خاطر دده دمرگ سره مجادله وکړه پوره څلویښت گړی می دده په سپین تندی چه هره گړی به دگړیب دنا روغی له تبی څخه لست په لټ او ښتیء دمعمل یخی ټوټی کښیښودلی۔ شپه او ورځ می دده وړوکی او سپین لاسونه چه دتبی دحرارت له کبله به داور په شان و په خپلو لاسونو کښی و نیول لاکن دناروغی په دریمه شپه می اختیار له لاسه ور کړ، خوب پر غل راوړ او خپلی حملی یی شروع کړی۔ سترگو نور تاب را نه وړپ۔ هر څه چه می مقابله و کړه۔ تسلیم شوم

او بی له ارادی می سترگی پتی شوی دریو او څلورو ساعتو لپاره خوب یو وړم۔ پدغه ترڅ کښی زما گران زوی دمرگ څپو را څخه وهلی و۔ او خپل د ژوند یواځنی هیله می له لاسه ور کړی و۔ اوس زما دگران او وړوکی زوی جسد بی له دینه چه لټ په لټ او را ځان می خواصا دیخوا ته وخو ځوی دمرگ په بستر پروت دی۔ تنها یو شی چه دیادولو وای دی هغه دا ... چه دده توری او جدایی سترگی اوس هغه چاته نه اوړی کوم چه په هره لمحہ کښی یی تسلی پری کیده۔ دده سپینه او بشا شه ښه زما تر سترگو بل شان جلوه کوی۔ دده سپین او وړوکی لاسونه

چه پخپل سپین کمیس باندی یی یو پر بل باندی ایښی دی۔ حسرت ناکه ښکاری۔ دغه خاموشی ما دبیری او وهم انه دنیا سره مخا مخ کوی۔ دده په بستر باندی څلور شمعی چه هره یوه یی دحال په ژبه دمرگ زیری کوی په ډیره غمنا که وضعه لگږی زه ددغو شمعو په نسبت نشم کولی چه دخپل جگرگوشی له سترگو څخه بل خواته سترگی واپوم او نه لده څخه لیری بلی خواته دتللو اختیار را ته پاتی دی دا څکه هغه وخت چه دده دبستر پر او خو نو باندی دلگیدلو شمعو رڼا په حرکت شی او دپلو شو سا یه یی په بدن او خوله باندی و لوئیری را په خیال کښی شی چه شکر دی زوی می په حرکت شو۔ ښایي چه زما گران زوی مړ شوی نه وی۔ اوس به راوین شی او ما ته به پخپل وړوکی او کوچنی آواز راغر کړی۔ لاکن

مینا او عشق د خوا را نو او غریبا نو کورته لاره لری خو هیڅ یو غریب نشی کولای دغه لاره بیله ناکام طی کړی دا څکه چه عشق خوا را نو ته لږڅند وهی او بیا ئی مسخره کوی زه ستا د عشق او مینې په اور سوخم خو د ناکام ژوند حال چاته نشم ویلای زپه می ستا په لور الوتنه کوی خو د زمان نا مراده سیلی او طوفان ئی وزرونه ما توری زه ښه پوهیږم چه ته به دپی مخو او مهر و یانو سره کټ کټ خاندی خوزه دلته د هجر شپې سبا کوم ستا د کالیزی په ویاړ به دخوښی یو با شکوه جشن بر پاوی او ښکلو پیغلو به خپل ځانونه په زربفت کالیوملبس کړی او درقص په سالون کښی به په نڅاو بوختی وی بلی پوه یم چه دکور د اطاقونو په هکله به دی ښه سلیقه په کار اچولی او چتر گلو نو به ټوله شا وخوا معطر کړی وی او له هره لوری به ستا ښی سلیقی اورسا فکر ته دآفرین گوتی په غاښ نیول شوی وی خوزه دلته ستا په اندیښنو مشغوله یم او زما ناکامه مینه ستا مبارک تصویر د خپل زپه په لوحه باندی لیکی .

زه دلته ستا په بیلتون کښی سوخم او سازش ور سره کوم . زه دلته دغمونو په سیند کښی لامبو وهم خوته به دخپلو شپبو او پی مخو سره په راز او نیاز بوخت ئی او دعشق جهان به دی له خوښیو څخه مالا مال گرځولی وی .

د قومی ادب ...

دشوره ډکه شاعری بخښلې ده اوس به زه دده پوځي کړيدی اودهغه محيط انقلابي فضا ورته هغه شعر تا سوته ووايم په کوم شعر چه دی هم ژر پيدلی دی او نور هم دځانه سره ژړوی .

داغلام اوخس خزلی دا سپیره وطن زما دی داچه تندردي وهلی دا ایری وطن زما دی اوچه خانگی یی دگلونو پانی زپری دنبا خونو چه بر باد کړو خزانو نو ورو ښوداگلشن زمادی دخران پری تل دیری دی دصرصر مدام پیری دی اچي خانگی یی سپریدی دغه وچ چمن زما دی نه خشاک په کښی یو پل وی هره ونه یی شنډه تلوی داچه اور په کښی تل بل وی دا ټول سوی بنی زمادی دا په خټچه حلالیږی داچه دارته تیا ریري داچه هسی عذابیري دا بی واکه تن زما دی په لالایی ایښی رنگ دی دغونجی زړه تری نه تنگ دی داچه ټول په وینورنگ دی داتک سور کفن زمادی څوک بی نیسی په انبورڅوک یی سیزی په تنور وینی څاخی له ناسور داز خمی بدن زما دی چه زلی پری تل وریري اوسیلاب پری تل بهیري گاه په تندر چه سوزیري داویجاړمسکن زما دی داسو پوبوی چه تری نه څښنه څوک نژدی چه نه ورڅښنه دا مکرو بوی چه کوینه داوجودپه من زما دی له چترال تر بحر هنده نه خیبر تر ابا سینده چه پردی پری حکومت کړی دغه ټول وطن زمادی بلبلان چه چغوینه او طوطیان چه ژړ وینه داچه زړه قطری کوینه دا شیدا سخن زمادی

دهمدی قومی گلونو په کاروان کښی چه مونږ دخدایي خدمتگاری دیوی قابل قدر هستی سره مخا مخ شو او دپښتونولي تنده مو پری ماته شوله هغه ته دلری پښتونخوا وروڼه عبدالخالق خلیق وایی .

دی با عزمه او غښلتی پښتون چه دوطن د آزادی دپاره دځلمیې توب نه دسپینی زپری پوری دپښتو کومه اوږده میره وهلی ده اودطوفانونو دهیخ بهیر نه یی مخ ندی گرځولی گومان کوم چه دی به دوطن دهغو منلو فر زندانو په قطار کښی ځای لری کوم چه په امتیازی صورت دگو تو په شمیر یوڅو تنه یادېږی . دخلیق صاحب سره ددی چه دقومی جهادپه سرگرمیو کښی به یی تل په میرتون شپه وه مگر بیابه یی هم درحمن با با او خوشحال بابا دادبی ښوونودوزمونه الهام اخسته او دزړه قطری به یی په پښتون مجله کښی نشرولی په دغه ډاډ ویلی شم چه دده سیاسی او ثقافتی خدمتونه به دآزادی دتاریخ په تندی بانندی یو ځلیدونکی خال وی چه هر وخت به ستا یل کیږی . خلیق صاحب د پښتو ژبی ژوند دپښتو ژوند بولی اودغه عالی مطلب د شعر په جامه کښی داسی څرکندی :

زه رقائل دغیر دجام آب حیات کښی وینم جا دوگیری دغیر و ژبو کرامات کښی وینم زه مار خو پلی د عراق په تریاک نه رغیرم زه روغ صورت دخپل پاپ وپه ملاقات کښی وینم طبیبه ته که دارو کړی زما د ژبی و کړه زه خپل ژوندون دخپلی ژبی په حیات کښی وینم پښتو ده ژبه دسل گونو پښتنو قبیلو نزی یتیمه په خپل ملک اوسمه سوات کښی وینم چه نن مجبوره دپردی ژبی په لیک ښکلو دی هغه بدبخته یو پښتون په مخلوقات کښی وینم لومړی تعلیم په داسی ژبه ورکیدی شی دی ته چه هر یو فرد تری نااشنا په خپل دهات کښی وینم چه پردی ژبه ذریعه ده دپښتون د تعلیم څکه محروم یی له هر قسمه کمالات کښی وینم پښتونه ته که په دنیا کښی غواړی ژوند دعزت ووزه جذب د ترقی هم ستا په ذات کښی وینم باشه خدمت دپښتو وکړه او خوره کړه پښتو گڼی اخر به دی افسوس او په هیسات کښی وینم عمر دی ډیر شی دپښور غرور پخته کاره ادیب عبدالاکبر خان اکبر هم دهغسی قافلی ملگری دی کومی ته چه د قوم دگو توغمی او داوولس دستر گو نظرویل کیږی ښاغلی اکبر دقومی خدمت پلاره کښی په هغو پاکو باندي قدمونه ایښی دی کومو ته چه هر څوک دقدم د پورته کولو زړه نشی کولی اکبر صاحب دخوږو او ترخو په نوم دقومی شعرونو یو مجموعه هم لری . چه دهر بیت نه یی دقومیت نشه د آزادی ولوله او دور ورولی مینه څڅیري دکلام نمونه یی داده :

بغض حسدکینه د پښتنو دا توده وینه خدایه کړی بدله دا دخپل روکی په مینه دا غرض تبت کړی بجی ټول دپښتنی می بیا راغونډ کړی ټول دقام ولی په پاکه مینه دا آینه دزړه د خود غرضی به دوږو پټه بیا دمحبت په نور رڼه کړی تکه سپینه واړه نعمتو ته دالله زهرو گنده یر شی کور چه دچا وړان شی دابه دوی لیدی وینه نوراخت خو پریزده دالفت دمینی کور کښی زیاته له یو لاولوی زگه روته ور بشینه مینه مینه مینه می دقام درنخ علاج دی مات ټوټی زړگی په دی دارورا کوشیر شینه نور خوبه څه زیات کړی اکبر څه قامه در زیات کړی یو درمند زړگی شته بس نور هیخ شی نه لرینه دا دی د پښتو دقومی ادب دباغ وبن دبلبلانو دپیژندگلوی سلسله په دی ځای ودریده که خیروی بل وخت به بیا ددی ملی سر ما یی دلټولو یا په بل عبارت ددی اباسیند دکاسه کولو دپاره تیاری نیسو .

تنگ شکل‌های کهن نمی‌کنند. اما باید به وجود بیابند و در صورت تیکه بایده وجود بیابند باید راه خود را باز کنند، اینست که ناگزیر آن قالبها میشکنند و آن شکلها تغییر میکنند.

مضمون شعر:

محتوی شعر در هر دوره مشخص تاریخ، انعکاس و وضع زندگی اجتماعی همان دوره بوده است، مثلاً از عمده ترین خصوصیتها ی تاریخی محتوی شعر می توان تغزل، مدیحه سرائی و حماسه آفرینی را نام برد که هر کدام احوال اقتصادی، فرهنگی اخلاقی و اجتماعی دوره معینی را بازگو میکند، اینجاست که باید دید مضمون شعر شعرای معاصر جامعه ما را چه تشکیل میدهد، شعرای ما چه حس می‌کنند، چه می‌اندیشند و چگونه احساس خویش را بیرون می‌ریزند، بدین ترتیب نتیجه می‌گیریم که شعر امروز با مضمون امروز و در شکل امروز قابل پذیرش است، همانسان که شعر هر دوره ای خصوصیت خودش را داشت.

نتیجه:

در اخیر نظر شخصی من اینست که شاعر امروز پیش از همه باید از زندگی و اجتماع خودش شناخت عینی داشته باشد و بعد آنچه می‌اندیشد و آنچه را که حس می‌کند در قالبهای متبوع بریزد، قالبی که مورد قبول همه باشد.

شاعری که پاسدار کهن است، شاعری که با خصوصیتها ی عصر خودش و جامعه خودش آشنانست او را نمیتوان شاعر امروز خواند گرچه شعرش در عالیترین شکل و با مطمئن ترین کلمات و عبارات بوجود آمده باشد. «پروانه اندرایی»

بقیه تفسیر سیاسی

یعنی بین ویتکانگها، حکومت ویتنام شمالی و حکومت امریکا صورت خواهد گرفت، چنین میرساند که امریکا به دوام سلطه وان تیودلچسپی خاص ندارد، ولی این گفته معنی آنرا ندارد که امریکا خواهان آزادی باقیماندن ویتنام جنوبی نیست. در واقع - امریکا طرفدار است که در سایگون حکومتی وجود داشته باشد که بخود اعتماد توانسته و از طرف مردم حمایت گردد.

به عقیده من، بعید از امکان نیست که ویتنام جنوبی به همین زودی ها موافقت خود را در مذاکرات ابراز دارد. هنگامیکه امریکا وها نوی موافقت خود را در مورد کنفرانس چار جانبه اعلام کردند، هنوز موقف نکسن در این قسمت بصورت کلی واضح نبود. سایگون چنین فکر میکرد که نکسن بود.

بقیه از جهان موسیقی

گمنام شهر (ویانا) بدون هیچگونه تشریفات بخاک سپردند. (موزارت) بیش از شش سال نداشت که شروع به آهنگسازی کرد، وی در بیست سالگی به شیوه مخصوص خودش اثر مینوشت و در واپسین سالهای عمر کو تا هشت شاهکارهای جاویدان و بی نظیری از خود به یادگار گذاشت.

کارهای هنری (موزارت) را (لو دوپیک کوشیلس) فهرست و نمره بندی نمود، از همینجاست که در پهلوی شماره هر یک از آثار (موزارت) حرف (ك) یعنی (کو شیلس) جلپ توجه میکند گرچه صحبت مفصل روی کارهای هنری (موزارت) و بررسی نمودن آن از همه پهلوها امری است که از حوصله صفحات این مجله خارج و مستلزم کاوشهای عمیق علمی است، همین قدر علاوه می‌نماییم که به اساس فهرست (لودویک کوشیلس) که در سال ۱۸۶۲ از کارهای هنری (موزارت) تهیه نموده است تعداد مجموعی کارهای (موزارت) در حدود (۶۲۶) پارچه است که عبارت اند از:

سمفو نیما، (سیرینادهها) کنسرتها برای ساز (سولو) یعنی پیانو و ویولون - کنسرتها برای سازهای دو گانه، سه گانه، چهارگانه و پنجگانه، موزیک برای کلیسا تیاتر، واپراها و غیره. در شماره آینده از (لو دوپیک فن بتوفن) سومین آهنگساز بزرگ از دسته (ویتر کلاسیکرها) باخوانندگان عزیز مجله پبنتون پخ صحبت خواهیم نمود. «باقیاد»

هستم و مثل يك انسان عا دی حیات بسر میرم در حالیکه واقعیت چیز دیگریست .

این خودم نیستم که راه میروم . این خودم نیستم که لباس مر تب پوشیده ام ، و این خودم نیستم که میخندم... من سالهای سال است که مرده ام ، ولی دست آ فریننده - چهره شکسته از رنجم را تازه نگه داشته و خارج ویرانه و جو دم را جو هر رنگین گمان زده ... را سستی اگر تکیه گاه بلا فصلی دارم بجز (سیما) نیست .

حسرت را صدا میزنم و میگویم مواظب سیما باشد و بگذارد استراحت کند تا از درس باز گردد و پیش دکتر ببرمش .

۱۴- اسد :

تقریباً بیش از دو هفته از آن روز میگذرد. روزیکه سیما حرارت داشت روزیکه شب آن نخوابیده بودم و بالاخره روزیکه میترسیدم از مقابل شدن با (شہلا) که بعد از آن واقعه، یعنی واقعه ییکه بخاطر دوستی خود و بی اعتنائی من دست بخود کشی زده و تا اندازه صحت یافته بود، بمکتب باز گردد ...

خدایا ! چگونه میتوانم باور کنم این من هستم که سر تا پا رنج و انبوه گشته و دست پلید روزگار جز گلوی من چیز دیگری نمی شناسد و جز بر مغز من مشت نمی کوبد . (سیما) دخترم احتیاج به يك مادر داشت و شہلا میتوانست مادر خوبی به فرزندم شود .

سیما درین چند روز با شہلا بی اندازه انس گرفته دخترم و دیگر شاگردان همصنفش که به نسبت گرما برای مدتی رخصت شده اند صبح ها بشوق، همراه من ، بمکتب که درس میدهم می آید... گاهی در باغچه بازی میکند - ساعتی با استادانیکه سر بسرش میگذازانند

شب تاریک میلرزد و اشک من زوحشت بر زمین کور میمیرد . شب جا دوگر فر توت بروی زورق مهتاب راه دور میگیرد و من ... آهسته میخندم و روز رفته باروح نسیم سبز می آید بروی خویش میخندم :

که در سالم بجز پاییز فصل و نام دیگری نیست برای خویش میگیرم : که جز مردن بمن بی آرزو آرام دیگری نیست و باید من این شعر را امشب میسرودم - امشب که از بدترین شبهای جوانی منست ...

بالاخره این شب هم سحر میشود... میبینم که خورشید با انبو رطلائی خود دندانهای سپید پیره زن حبشی شب را که سنار گانش میگو یند یکی بعد دیگری بیرون میکشد ...

سیما روی بستر بخواب عمیق فرو رفته و دید گان زیبا یش بزیر مخمل شرابی رنگ مز گانش آرزوی بوسه بیداری دارد ... سیما خواب بوسه میبیند ... بوسه محبت و زندگی بخش . بوسه ییکه پدر نیز قادر نیست صاحب آن باشد - بوسه يك مادر مهربان و فرشته سیرت ... دستم را روی سر سیما میگذارم... خدای من ! چه حرارتی دارد؟ شاید از غصه بی مادری ، تب کرده است !؟

عقربه ساعت بطرف عدد هشت نزدیک میشود ... عدد هشت یارقم شوم جدایی ...

رقمیکه هر روز من و سیما مرا از هم ساعت هادور نگه میدارد ... او هنوز خواب است و من آماده خروج از منزل برای وظیفه - بخاطر بدست آوردن پول - برای اینک بگویند من بخاطر زندگی، دلخوش

طاقت فرساست خوشی ظا هری و درد درونی پدری که یگانه فرزندش نمیداند مادرش بخاطر تحمل و فریبندگی در خشنش الماس نا اصل خارج ، گاهییکه طفلش چند سالی بیش ندارد ، جلای وطن کرده به خارج رود و باز نگردد ...

يك مادر چطور میتواند او لادش را بدامن پدر بگذارد و بدون بخود آوردن مسئولیت طفلش - دوبا بيك كفش نموده برای اینکه بعد از مدت تحصیل شانسی برایش میسر شده تا بهشت خارج را زیارت کند ، عزم سفر نماید و زندگی پر افتخار فامیل خود را نابود سازد !؟

به سیما سالهاست دروغ گفته ام که مادری دارد و نامه میفرستد .. او دگر وجود ندارد ... او ...

همه شاگردان با تمام وجود گوش بودند (من هم تحت تاثیر الفاظ این دختر زیبا رفته و هر دو دستم تکیه گاه سرم شده بود)

سلیمه روبهجه کرده اضافه نمود که این قسمت از یاد داشت (آرین) را بزحمت مطالعه کرده - چه باعجله تمام و با شکستگی هائیکه شا هد پریشانی خاطر نویسنده اش بوده نوشته شده .

صفحه بر گشت و سلیمه ادامه داد :

۳۰۶- سرطان :

سپیده میدمد و کا بوس شب میگریزد و من بیاد زمانی افتاده ام که در مدرسه بودم و شعر میگفتم و دنیا را در شعر و اجسامش خویش خلاصه میکردم هنوز هم آن شعر یادم هست ...

نفرین شده هستیم - الماسی که از آن هر کسی بشود برای آنشخص تباهی میآورد .

(شهبلا) میگریست و میگفت با اینهمه قبولت دارم ... من نمیتوانم دلم را که تنها ترا از من - میخواهد رضا کنم و یا اصلا گول بزنم خوشم می آمد اگر بیش از این هم خشن میبودی و خطوط بیشتری ریسمان خرگاه آسمان کبودچشمانت میبود

من میدانستم که این وصلت امکان پذیر نیست نه تنهامن بخاطر تبصره مردم به این وصلت مخالف بودم ، بلکه بعد از زرتشت) زنم ، در نزدیک شدن با زنها کاشش جبران ناپذیری در خود حس میکردم تصور میکردم که هیچ زنی بهتر از او نخواهد بود و چون او بدترین همه شد - اکنون کجا میتوانم بر محبت دیگران اعتماد کنم !؟ .

از جانب دیگر ، فامیل شهبلا هم حاضر نخواهند شد دختر ناز دیده و زیبای خود را برای مردیکه آه در بساط ندارد، بدهند ... آنهم برای تربیه طفلیکه از زن دیگری برایش مانده ...

۲۰- اسد :

همه کس فرا موشم شده - همه حتی رنج های بزرگ و بی پایانیکه در زندگی سر را هم قرار داشت .. فکر میکنم شادی های جهان نیز برایم به آخر رسیده و کتاب زندگی را تا پایانش مطالعه کرده ام - دل بستگی ها: به عشق ، بعلم ، بخاطرات خوش و یا رنج آور گذشته، به همه و

تصور میکنم دنیا بی وجود ندارد و منم چون دردی را احساس نمیکنم و جود ندارم ...

«لطفاً ورق بزنید»

استادیکه در کوره راه های حیات ، هیولای شوم فقر و بیکی گلایش را فشرده ... آیا میتواند شاگرد لایق تربیه کند ؟ میتواند اسم استاد و مربی و رهنما را بر خود بگذارد؟! هرگز نه ... هرگز نه ..

۱۷- اسد :

چه کسی میتواند زیر نا زیا نة طعنه ها خون سرد باشد ؟

چه کسی سفید خواهد کرد آن احساس پاکی را که با زبان سیاه چند خود خواه و سخن ساز اجتماع لیسیده و آلوده شده باشد !؟ .

چه چیزی خواهد توانست با همه حجم بزرگ خود خالیگاه کوچک و یا نامرئی را که از انسان در ذهن افراد بی فکر پدید می آید ، جبران نماید و بر کند ؟ .

من نمیتوانم از هر زبان و هر نگاه بشنوم که خلاف توقع اجتماع کاری کرده ام ... من نمیخواهم که بگویند: اسنادی بخاطر نفس خویش ، فرقی

در میان صمیمیت شاگردانش خلق کرد ... من نمیخواهم ... و اینها کلماتی بود که امروز بجواب (شهبلا) گفتم ... چون بمن صریحاً پیشنها د کرد که با او ازدواج کنم و دلیل می آورد که با (سیما) علاقه مند شده

شهبلا بیاد او تا سحر بیدار میماند - میگفت باید و باید جای خالی ما در سیما را پر کند ، چون خاطر خواه سیما و من شده است .

امروز شهبلا را در حالیکه نا له میکرد و دیوانه وار میگریست نصیحت کردم و گفتم میتواند بهتر از من بیابد - حیف است یک روز متوجه شود که نخستین عشقش مردی چون من سرگشته و پژمرده بوده است ..

اصلاً باید از من دوری کند چون ممکن است نزدیکی ما را بچیز دیگری تعبیر نمایند ... و اینکه مرابارها به الماس در خشان تشبیه کرده، درست است ، ولی نمیداند که من یک الماس

و برای بزبان آوردن او - از من بد گویی میکنند ، مصروف است - ولی بهترین ساعا تش ازین مرخصی روز هائیتست ، که من در صنف شهبلا درس دارم شهبلا همه چیز را دانسته اینکه من تنها دختری دارم و زناد گیسم نامر تباست - اینکه سیما احتیاج به محبت مادری دارد - شهبلا که برای نخستین بار از وجود طفل بیماری در منزل آگاه شد (روزهائیکه سیما مریض بود) پدر خود را که دکتور است چندین بار تا منزل من با خود کشید ...

باز هم به ن نگاه میکند - این شهبلا را میگویم بیچاره رنج میبرد و نمیداند که من این رنج را در پهلوی همه رنجهایم قرار داده ، بیشتر از هر کسی زجر میکشم

من نمیدانم چه هستیم .. کجا هستیم و چگونه درس میدهم راستی اصطلاحی که «گریه کردن هم دل بیغم میخواهد» بچاست. انسان برای یک غمی که دارد میگرید ، ولی گاهی که همه جا همه رنگ اندوه و رنج گریبانگیرش میشود ، نمیداند برای کدام یک بگرید ...

ماه و ریکه صبح وقت صاحب منزل بالایش داد زده و از به تعویق افتادن کرایه منزل فحش و ناسزايش داده و تهدیدش کرده که باید تا فردا کرایه چند ماهه ام را بپردازم - چگونگی نمیتواند شغل خود را به وجه حسن تعقیب و وظایف خود را بدرستی انجام دهد ؟ .

شاگرد یا محصلی که شب همه شب بالای سر مادر یا پدرش نشسته و شب زنده داری کرده ، چون نتوانسته با پول کم ادویه بیمارش را تهیه کند، چگونه خواهد توانست توضیح و تشریح - استاد را تعقیب و درس را حفظ کند ؟

بالاخره استادیکه سرا پای زندگی اش غم و ماتم باشد - استادی که وظیفه مادر را هم باید انجام دهد -

باز هم رو حش در شکنجه بود
و انتظار میکشید ... شا مها میدیدند
که بر گوریگانه جگر گوشه اش اشک
میریزد و ناله میکشد ... ولی این
کابوس مرگ نا بهنگام سیما و آرزین
بود که دو ستا نشان را بخود پیچیده
بود .

اکثر شاگردان میگر بستند -
همه سرا پا انلوه و دلسو زی بودند...
دیدگان سلیمه فروغ پیرو زی
داشت ...

من با همه رنجیکه از آواز کلمات
(زندگی این مرد شوم بیچاره) در
گوش دلم بود ، میخند یدم ...
میخندیدم و از ته دل میخند یدم ...
برای اینکه تو انسته بو دم افتخار
داشتن چنین شاگرد با استعداد
و خالق داستان های مهیج و مؤ ثری را
داشته باشم .
بلی این یكدا ستانی بود که (سلیمه)
از شفاخانه الهام گرفته و روی
صفحه چند ریخته بود .

ستار گان چون دلقک های میاژ
شده - از پشت برده مخملی کبود
آسمان - یکی بعد دیگری بصحنه
سیاه شب ، پا میگذازند .. باز هم
من هستم و تهیه مواد برای درس
فردای شا گردان . ولی گاهی که
چون ارواح سر گردان - در میان
جسم آن داستان سیر مینمایم -
و روش سخن زدن و طرز نگاه کردن
سلیمه را بیاد می آورم - بی اراده
استخوان وجودم به لرزه خا موش
وسکر آوری می افتد... و من الهام
بخش و سبب به وجود آمدن این
داستان را در نزدیکی های خود
می یابم

(پایان)

سلیمه گفت :
دگر ، صفحات یاد داشت آنمرد
سپید بود .. ولی معلوم شد که
(آرزین) گاهی که تابوت سیما دخترش
را دنبال میکرد با یکی از مو ترهای
ثقیل و پر بار تصادم مینماید ، و در
اطاق عمل ساعت پنج صبح ۲۱ -
اسد پرود حیات میگوید .

دوبیتی ها

نوای وفا

دلم شوق پریدن دارد امروز
هوای یار دیدن دارد امروز
نوای از وفا ، گوش دل من
ز «او» میل شنیدن دارد امروز

نگاه تو

نگاه پر تمنایت مرا کشت
دو چشم مست شهادت مرا کشت
به اندام فریبای تو سو گند
قد سرو دلارایت مرا کشت

باز گشت

بگویت بازمی آیم گل من
بصد آوازمی آیم گل من
بگوش جانت از غوغای قلبم
طنین انداز می آیم گل من

بسمل نگاه

نگاهت يك جهان اسر از دارد
دل زار مرا افگار دارد
شدم بسمل من از تیر نگاهت
بمن چشمت هنوز کار دارد

محمد علی فر حنیار

تنها من سطری بر آن یادداشتها
افزودم و آنرا پیش چشم سرخ
خورشید باشک لاله گوتم نوشتم...
نوشتم که : آرزین - نقطه ای بود
که بانئست در ختم آخرین جمله
يك داستان تراژیدی گذاشته میشد.
او يك مرد نفرین شده بود که نابودی
خود را بهتر از نا بودی دیگران
میدانست ... هر چند یکه مرد ولی

همسایه ها بدون منزل ریخته
اند ... من نمیدانم اینها را چه کسی
اجازه دخول داده ؟
من نمیدانم ... نمیدانم این چند
سطر را چه کسی مینویسد ؟ .. شاید
پنجه های مرتعشم بخاطر جا ودان
بودن نام یگانه دختر نا زنینم (سیما)
آخرین قدرت خود را صرف میکند...

بباید ببینید ! چقدر زیبا شده -
مو هایش چون آبشار طلای چهره
ماهش پائین آمده ... پیکر گو چك
و سپیدش بزیر رو انداز تا ريك چون
پیکر ماه میماند که گدای سیاهپوشی
از گرسنگی بخیال قرص نانی
بسویش آغوش کشوده باشد .
خدایا ! چرا دلم میخواهد فریاد
کنم ؟ . شاید برای اینکه دروازه بهار
دیدگان سیما بار دیگر برو یم کشوده
نخواهند شد ... شاید برای اینکه
نمیتوانم ... بگویم .. در هیچ کسان
و زبانی این کلماتی را که من میخواهم
بگویم نیامده است ... هیچ لفظی
نیست تارنج و احساس کتونی -
ام را بیان کند .. نمیتوانم دگر
هذیان بنویسم ... نمیتوانم اینها را ..
این کلمات را که هر کدام به گرانی
کوه هاست ، حمل کنم و پهلوی هم
بنشانم ... بهتر است گفته این
همسایه ها را تصدیق نمایم
اینها میگویند... سیما دگر سیما ی
من نیست - این سیما ی خداست...
میدانید همسایه ها نامش را بزودی
عوض کرده اند .. شما را بخدا
میگویند (سیما ... مرده) .
عجب ؟ . اینها دیوانه هستند .
مرا از ظلم دور میکنند و میگویند
گناه دارد ... بو سیدن مرده گناه
دارد - منکه مرده را نبوسیده ام -
این سیماست... سیما روح منست...
سیما هیچگاه مسموم نمیشود ...
منکه لبانش را گاهی نبوسیده ام
تا مسموم شود ... وای ... وای ...



فدکد زدی

تهیه و ترتیب: د.د. نمک دزد

مادر اندر

دلیل شمیرینی

هشتری - این ژاله علاوه بر اینکه شیرین نیست ، مگس هم بین آن افتاده است .
پیش خدمت - قربان ! اگر شیرین نمی بود که مگس بین آن نمی افتاد!

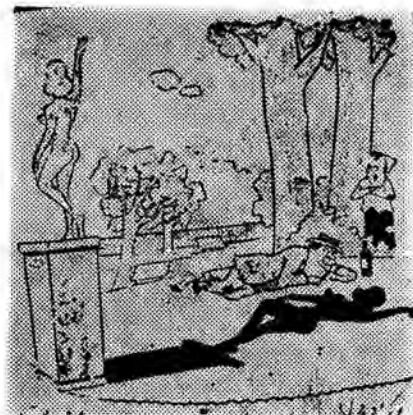
روزی دو ماهی خرید و پخت و با عجله سفره را پهن نمود که پیش از آمدن احمد آنها بخورد ، ولی درست سر موقع احمد آمد .

دست و زبان

مادر - بچه جان باز هم دستت را دراز نمودی که شیرینی برداری ! مگر زبان نداری ؟
بچه - آخر زبانم که از دستم درازتر نیست !

دو نفر کور

دو نفر کور که يك نفر از پله ها پا بین می آمد و دیگری بالای رفت ، وسط راه به سختی به هم تهن زدند .
اولی گفت :
مگر چشمت نمی بیند که من می آیم ؟
مگر کوری که نمی بینی کورم ؟



در عالم خیال ... سایه!

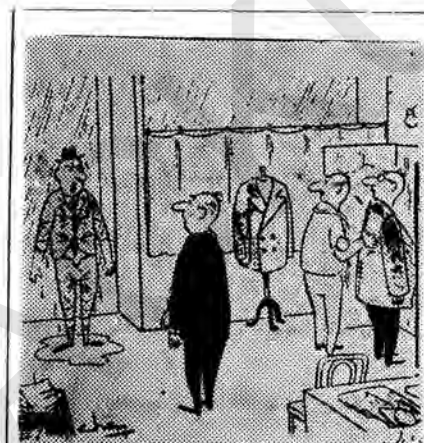
بچه ام و چیزی از زندگی خود نمیدانم ، از برادر بزرگم که زیر سفره خوابیده است بپر سید!

استغناي طبع !

گر - گمان مکن که من چیزی نمی شنوم ، همه حرفها را می شنوم ولی بجواب دادن تنزل نمیکنم .
کور - بلی من هم مثل تو از دیدن چیزهای خوب دنیا چشم پوشیده ام و نمیخواهم آنچه را دیگران میبینند ، ببینیم .

ترك سگرت !

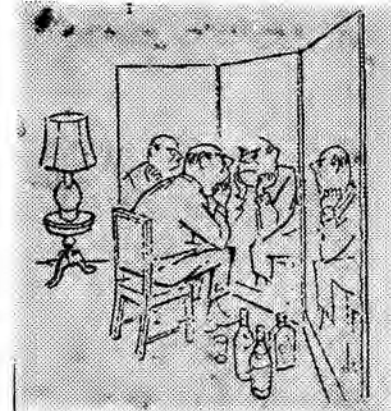
قاسم جان، سگرت داری ها يك دانه لطف کن !
- تو نگفتی که سگرت را ترك کرده ام ؟
- درست است کم کم ترك میکنم ، فعلا خریدنش را ترك کرده ام !



همین پارچه بود که میگفتید ز طوبت ابدان اثر نمیکند؟

مادر اندر فوری ماهی بزرگ را زیر سفره قایم کرد و وقتی احمد سر سفره نشست ، برای اینکه او را مشغول حرف زدن بکند و خود ماهی را به تنهایی بخورد ، گفت :

- خوب احمد جان برایم تعریف کن ماهی چگونه زندگی میکند و چه می خورد ؟



- خوب چرا تعارف میکنی ، مرگ من بکداز برایت گیلاد دیگر بریزم !

احمد ماهی را برداشته با نین و بالا نموده گفت :
- والله ، این ماهی میگوید من

پښتونک ښخ

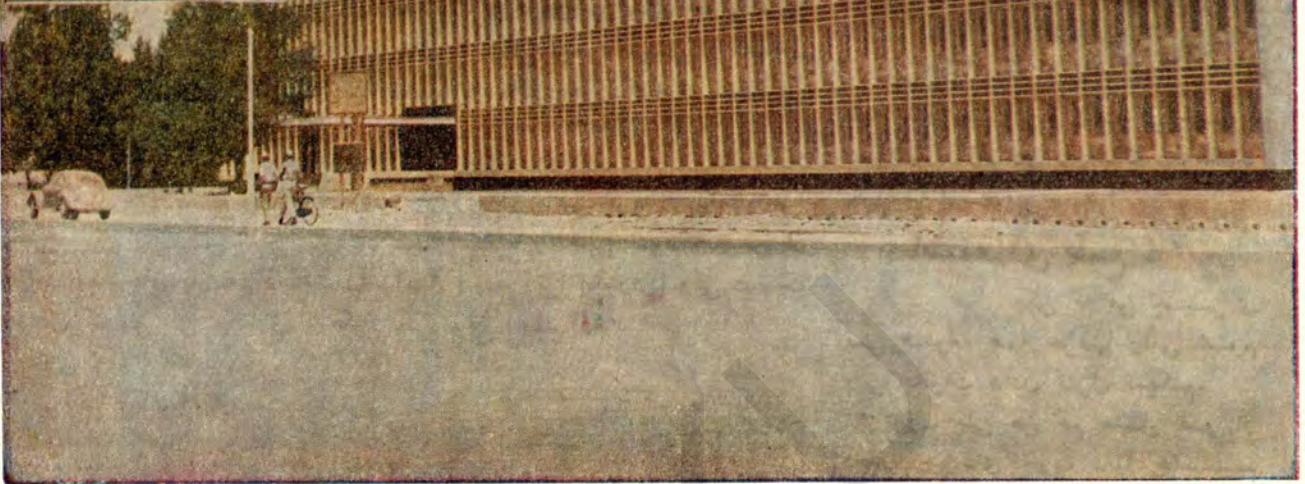
دامتياز خاوند: راديو افغانستان
مسئول مدير: محمد ناصر طهروی
دليکوالو کمیته :

محمد گلاب ننگرهاری ، عبدالله غمخور ، پروین علی اوعبدالله نظمی
قيمت يك شماره :

د رمکز - دو افغانی
دروایات - دو افغانی و ۵۰ پول



AFGHAN CONSTRUCTION
UNIT - KABUL



دستگاه ساختمانی افغانی با اعمار ساختمان های زیبا و محکم بسویه عالی، مشتریان خود را جلب و یگانه موسسه ایست که عمارات بزرگ شمارا به وجه احسن و مشخصات زیبا آباد میکند دستگاه ساختمانی با تجارب کافی متخصصان و پرسونل آزموده، وسایل و وسایط عصری مجهز است و فابریکات ما فرمایشات شما رامی پذیرند .

فابریکه نجاری - بهترین مبل و فرنیچر دفتر و منزل شمارا با بهترین اسلوب مطابق دلخواه شما تهیه میکند .

فابریکه مواد کانگریتی - هر نوع کتاره، بلاک سقفی و پایپ سمنتی را بدسترس شما میگذارد .

دستگاه جغل شویی - انواع ریگ سورت شده را به سائزهای مختلف و قیمت مناسب در هر وقت تقدیم مینماید .